

امپریالیسم و اقتصاد جهانی

بوخارین

مقدمه از لنین

امپریالیسم و اقتصاد جهانی

مقدمه لنین

اهمیت و فوریت موضوعی ، که در نوشته نیکلای بوخارین مورد بررسی قرار می گیرد ، محتاج به توضیح اضافه نیست . مساله امپریالیسم نه تنها یکی از اساسی ترین - بلکه می توان گفت - اساسی ترین مساله در حوزه علم اقتصاد است ، که موضوع بررسی اش تغییر شکل سرمایه داری در جدیدترین عصر میباشد . شناخت واقعیاتی که به آن مربوط اند و مولف بر پایه جدیدترین اسناد آنان را به این صورت غنی گردآوری کرده است ، برای هر کس که نه تنها به اقتصاد ، بلکه به هر حوزه دلخواه زندگی اجتماعی جدید علاقمند است ، الزامی است . طبعاً " از یک ارزیابی تاریخی مشخص جنگ فعلی * نمیتوان سخن راند ، بدون آنکه این ارزیابی بر توضیح کامل جوهر اقتصادی و سیاسی امپریالیسم مبتنی باشد .

از سوی دیگر نمیتوان موقعیت اقتصادی و دیپلماتیک دهساله اخیر را درک نمود و بدون این درک ، صحبت کردن از تدوین نظریه صحیح نسبت به جنگ بسادگی خنده آور است . از نقطه نظر مارکسیسم ، که در این مورد اصولاً " شروط علم مدرن را بخصوص با انعطاف منعکس میکند ، میتوان در باره اهمیت " علمی " آنچنان روشن هائی که ، تحت ارزیابی تاریخی مشخص جنگ بیرون کشاندن " واقعیت چهها " مطبوع و یا قابل تحمل برای طبقات حاکمه را از " اسناد " دیپلماتیک ، از وقایع سیاسی روزانه و غیره می فهمند ، تنها لبخند زد . پلخائف مجبور به وداع همیشگی از مارکسیسم بود ، برای

آنکه بتواند بیرون کشاند "واقعیت چه هائی را که برای پوریشکویچ و میلیوکف مطبوع هستند، بجای تحلیل خصایص عمده گرایش امپریالیسم، بعنوان یک نظام مناسبات اقتصادی جدیدترین، انکشاف یافته‌ترین، رسیده و بیش از حد رسیده سرمایه‌داری جایگزین کند. در این رابطه مفهوم علمی امپریالیسم به سطح فحاشی به‌رقبای بلافصل، دشمنانی که در زمینه طبقاتی متشابه قرار دارند، تنزل داده میشود. در این زمان فراموشی لغات، از دست دادن اصول، به کنار گذاردن جهان‌بینی‌ها، به فراموشی سپردن قطنامه‌ها، و قول دادن‌های رسمی از هیچ چیز نباید تعجب کرد. اهمیت علمی کاربوخارین بخصوص در این قرار دارد، که او واقعیات اساسی اقتصاد جهانی را که با امپریالیسم بعنوان یک کلیت، بعنوان مرحله تکامل معینی از سرمایه‌داری که به بالاترین درجه انکشاف رسیده و مرتبط است، مشاهده مینماید. دوره‌ای از یک سرمایه‌داری نسبتاً "مسالمت‌آمیز" وجود داشت که در آن سرمایه‌داری در کشورهای توسعه یافته اروپا فتودالیسم را کاملاً ناپود کرده و توانسته بود خود را با "نسبتاً آرامش بزرگ و یکنواختی، تحت توسعه طلبی "مسالمت‌آمیز" مناطق بزرگ اشغال نشده‌ای را که هنوز برای همیشه به گرداب سرمایه‌داری کشانده نشده بودند، انکشاف دهد.

همچنین در همین عصر، که تقریباً با سالهای ۱۹۱۴ - ۱۸۷۱ برابر است، طبعاً "سرمایه‌داری، "مسالمت‌آمیز" شرایط زندگی‌ای خلق نمود، که "صلح" واقعی هم به مفهوم عمومی طبقاتی و هم به مفهوم نظامی بسیار دور بود. برای نهمین ساکنین کشورهای توسعه یافته و برای صدها میلیون مردم مستعمرات و کشورهای عقب مانده این دوره، "مسالمت‌آمیز" نبوده، بلکه عصر اختناق، رنج و ترس بود. ترسی که شاید به این علت به این عصر مهیبی بود، زیرا بصورت "ترس بدون پایان" ظاهر مینمود. این عصر اکنون برای همیشه به انتها رسیده و بجای آن یک عصر نسبتاً "طوفانی‌تر، پرجهش و پر تصادم، با خصیصه غنی از اختلافات جایگزین شده، عصری که خصیصه آن برای توده مردم نه "ترس بدون پایان" بلکه "پایان ترس"

میباشد .

بخصوص در این رابطه باید توجه شود که ، این تغییر بوسیله هیچ چیز مگر بوسیله تکامل و توسعه و ادامه مستقیم گرایشهای بنیادی سرمایه داری و اصولاً " تولید کالائی بوجود آمده است . رشد مبادله ، رشد صنعت بزرگ اینها گرایشهای بنیادی ای هستند که ، در طی قرون متعددی در تمام دنیا قابل مشاهده اند . در مرحله رشد معینی از مبادله ، در مرحله رشد معینی از صنعت بزرگ ، مرحله رشدی که تقریباً " در مرز قرن ۱۹ و ۲۰ به آن حصول یافته شده بود ، مبادله چنان بین المللی شدن روابط اقتصادی و سرمایه را به بار آورد ، صنعت به چنان حجمی رشد یافت ، که بجای رقابت آزاد انحصارات جای گزیدند ، خود بینگانهائی که در رقابت آزاد ، با یکدیگر در داخل یک کشور و یا در روابط بین کشورهای مختلف قرار داشتند ، دیگر بعنوان تعیین کننده نبودند ، بلکه رسته های بینگانهائی انحصاری ، تراستها ، " ارباب " تعیین کننده دنیا دیگر سرمایه مالی است ، که دارای قابلیت تحرک و انعطاف ویژه ای است و بوسیله درهم آمیختن بخصوص وسیع ملی و بین المللی نمودار میگردد ، که بمقیاس وسیعی غیر شخصی و از تولید مستقیم منفصل است ، که بخصوص بسادگی متراکم میشود ، بطوریکه واقعاً " چند صد میلیارد و میلیونر سرنوشت تمام دنیا را در دست خود دارند . بصورت مجرد و تئوریک میتوان به نتیجه ای رسید ، که کائوتسکی هم که بوجهی دیگر با مارکسیسم وداع کرده است - در عمل به آن رسیده است ؛ یعنی اینکه اکنون دیگر چندان از تجمع این غول های سرمایه در یک تراست یگانه بین المللی ، که رقابت و مبارزه سرمایه های مالی از نظر دولتی جدا از هم را با یک سرمایه مالی مجتمع بین المللی تعویض می نماید ، دور نیست . اما این نتیجه گیری دقیقاً " آنچنان انتزاعی ، ساده گرایانه و نادرست است ، که تفکرات متشابه " استروئیست ها " و " اکونومیست های " ما در سالهای ۹۰ قرن گذشته بود ، زمانی که آنان از خصالت مترقی سرمایه داری ، از غیر قابل اجتناب بودن ، از پیروزی نهائی آن در روسیه - یک بار نتایج بوزش

طلبانه گرفته (تسجید سرمایه، سازش با آن، تجلیل سرمایه بجای مبارزه با آن) و بار دیگر نتایج غیر سیاسی (یعنی نفر سیاست، یا نفی اهمیت آن، نفی احتمال تشنجات عمومی و سیاسی و غیره - این در باره استباه ویژه اکونومیست‌ها) - یا اما بخصوص گرفتن نتایج اعتصاب گرایانه ("اعتصاب عمومی") بصورت لاهوشی کردن حرکت اعتصابی که تا سر حد فراموشی یا انکار اشکال دیگر حرکت ادامه یافته و یک "جهش" از سرمایه داری به نفی کن به توسط روشهای خالص اعتصابی، تنها و تنها بوسیله اعتصاب میکند. علائمی وجود دارند که احتمالاً "حتی امروز هم، واقعیت غیر قابل انکار متری بودن سرمایه داری در مقایسه با "بهشت" نیمه خرده بورژوازی رقابت آزاد و همچنین غیر قابل اجتناب بودن عملی امپریالیسم، پیروزی نهائی آن بر سرمایه داری (مسألت آمیز) در کشورهای توسعه یافته جهان، به اغلاط و اشتباهات سیاسی و غیر سیاسی بسیاری می انجامد.

بخصوص در مورد کائوتسکی بریدن آشکار از مارکسیسم شکل نفی و فراموشی سیاست، شکل "جهش" بر فراز بحرانهای متنوع و فراوان سیاسی و تغییرات را در عصر امپریالیسم، نه شکل دفاع از امپریالیسم، بلکه شکل رویای یک سرمایه داری "مسألت آمیز" را بخود گرفته است. امپریالیسم "غیرمسألت آمیز"، جنگ طلب و پر سانحه جانشین سرمایه داری "مسألت آمیز" شده، این را کائوتسکی باید اعتراف نماید، زیرا که او در سال ۱۹۵۹ در یک نوشته بخصوص*، که در آن برای آخرین بار با استنتاجات یکپارچه بعنوان مارکسیست نظاهر نموده بود، به آن اعتراف کرده است. اما اگر اشکال نداشته باشد، که به سادگی، آشکارا و زمختانه از عودت امپریالیسم به یک سرمایه داری "مسألت آمیز" خواب دید، - آیا امکانپذیر نخواهد بود که به این رویاهای ذاتاً خرده بورژوازی شکل مشاهدات معصومانه در باره یک "ماورای امپریالیسم" مسألت آمیز را داد؟ اگر بتوان ماوراء امپریالیسم

را بعنوان تجمع بین‌المللی امپریالیسم‌های ملی (یا صحیح‌تر، امپریالیسم‌های از نظر دولتی جدا از هم) بعنوان یک ساخته، که می‌تواند مشکلات بخصوص ناراحت‌کننده، مختل‌کننده و نامطبوع موثر بر خرده‌بورژواها را، نظیر جنگ‌ها، تکان‌های سیاسی و غیره از بین ببرد نشان داد. چرا نتوان امروز عصر غنی از سوانح و بحرانهای موجود در امپریالیسم را، بتوسط رویاهای معصومانه درباره یک امپریالیسم نسبتاً "مسالمت‌آمیز، نسبتاً" کم‌بحران و نسبتاً "کم تصادم از خود دور کرد؟" (۱۰۰۰) * * *

کمترین نشانه‌ای از مارکسیسم در این کوشش، برای رد شدن از کنار امپریالیسم در واقعیت موجود، و سپردن خود به یک رویای "ماورا امپریالیسم" که تحقق‌اش هم معلوم نیست موجود نمی‌باشد. در این طرح، مارکسیسم تنها برای آن "مرحله جدید سرمایه‌داری" معتبر شناخته می‌شود، که ابداع گران طرح هم برای تحقق‌اش تضمینی ندارند، برای سرمایه‌داری موجود برای مرحله کنونی تحقق یافته، بجای مارکسیسم کوششهای خرده‌بورژوازی و کاملاً "ارتجاعی برای تخفیف تضادها عرضه می‌شود. (۱۰۰۰) * * * اما آیا تصور یک مرحله جدید سرمایه‌داری بعد از امپریالیسم، یعنی ماورا امپریالیسم بصورت انتزاعی قابل انکار است؟ نه. بصورت انتزاعی میتوان چنین مرحله‌ای را متصور شد، تنها این در عمل به این معناست، که فرد فرصت طلب می‌گردد، هرگاه وظایف حاد فعلی را به پهانه فانتزی در باره وظایف غیر حاد و مربوط به آینده از سر خود باز کند. در تئوری به این معناست که فرد خود را بر تکامل موجود مبنی بر واقعیات قرار نداده، بلکه از ابتدا بخاطر فانتزی‌ها روی خود را

* * * (بعلمت آنکه لنین با انتقاد کوبنده خود و اثبات خصلت سازشکارانه نظریات کائوتسکی از آنجمله در نوشته خویش "امپریالیسم، بعنوان آخرین مرحله رشد سرمایه‌داری" که به فارسی نیز موجود است، بی‌پایگی این نظریات را نشان داد، و به این سبب که این بحث اکنون فوریت ندارد، ما در اینجا از آوردن تمام مطالب راجع به کائوتسکی خود داری می‌کنیم.)

از این واقعیات برگرداند. هیچ تردیدی نیست که، تکامل در جهت ایجاد یک تراست جهانی، تنها و مفرد، که تمام دول و بنگاهها را بدون استثناء در بر می گیرد، حرکت میکند. اما این گرایش سرمایه داری تحت چنان اشکالات، ملی و غیره و غیره انجام میگیرد که، حتماً "قبل از آنکه به یک تراست جهانی مفرد، به یک تراست جهانی مابوا" امپریالیستی سرمایه های مالی ملی بیانجامد، امپریالیسم اجباراً "در هم شکسته شده، سرمایه داری به ضد خود مبدل میگردد.

و . ایلچ لنین

تالیف در دسامبر ۱۹۱۵، برای

اولین بار در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۷

در "پراودا"، شماره ۱۷

(۳۵۴۹) منتشر گردید.

پیشگفتار:

نوشته حاضر، ترجمه و تلخیص مستند * "امپریالیسم و اقتصاد جهانی" اثر ن. بوخارین است که برای اولین بار در مجموعه "کمونیست" چاپ گردید. جزوات این کتاب که قرار بود در سال ۱۹۱۵ در روسیه چاپ شود، بعلت حمله پلیس تزاری، خراب گردن چاپخانه حزب، مفقود شدن چندین صفحه و مقدمه آن که بوسیله لنین نوشته شده بود، امکانپذیر نشده و برای اولین بار در سال ۱۹۲۷ به چاپ رسید.

بوخارین تحلیل و بررسی خود را با توصیف کیفیت و ساخت اقتصاد جهانی آغاز نموده و اقتصاد جهانی را "بعنوان یک نظام مناسبات تولیدی با مناسبات مبادلاتی منطبق بر آن در مقایسه بین المللی" تعریف می نماید. (ص- ۲۵) * * * او پس از ترسیم روند رشد اقتصاد جهانی در دو شکل گسترده- سیاست غارت استعماری (ص- ۲۸) و فشرده یا رشد و تکامل اقتصادی در کشورهای صنعتی، به بررسی اشکال سازمانی اقتصاد جهانی پرداخته و نتیجه این روند را در اشکال متنوع خود بعنوان "یک روند بین

* (در ترجمه این کتاب از آوردن آمار، اعداد و محاسبات کم و بیش بسیاری که بوخارین برای اثبات نظریات خود و تبلور بهتر آنان آورده است، همچنین اشارات و حواشی در مورد مسائل مشخص، مثلاً "اسامی و تعداد کارتل‌های فرانسوی و آلمانی و روابط متقابل شعبه‌های آنان و غیره تا آنجا که به متن خللی وارد نیاورد، صرف نظر شده است. پاورقی‌هایی که در برانتز گذاشته شده‌اند از هیات تحریریه است.

* * (صفحات ذکر شده در این مقدمه اشاره به اصل ترجمه مستند

آلمانی کتاب هستند). (لایپزیک ۱۹۲۹).

المللی شدن زندگی اقتصادی، تقارب دورترین نقاط جغرافیایی، تکامل اقتصادی، هم طرازی مناسبات سرمایه‌داری، تضاد مستزاد بین تملک متراکم طبقه سرمایه‌داران و پرولتاریای جهانی " (ص - ۶۳) ارزیابی مینماید.

در قسمت دوم بررسی خود بوخاریخ به تحلیل شرایط تکامل سرمایه‌داری توسعه یافته در کشورهای صنعتی و یا "ساخت درونی اقتصادهای ملی" و "روند ملی شدن سرمایه" در کل شالوده‌نابسامان اقتصاد جهانی می‌پردازد. عمده‌ترین تغییرات در این رابطه ایجاد و شیوع سریع سازمانهای انحصاری سرمایه‌داری، کارتلها، سندیکاها، تراستها و مجتمع‌های بانکی است" (۶۷)، اما تمرکز و تراکم در ساخت درونی اقتصادهای ملی بوسیله تغییرات در سه حوزه عمده اقتصاد جهانی هم تقویت میگردد. اولاً "بعلت تغییرات در حوزه بازار فروش؛ انگیزه صدور و فروش کالاها را در بازار جهانی بوخاریخ در کوشش برای کسب سود فوق‌العاده دیده و قوه محرکه سرمایه‌داری جهانی را "نه در عدم امکان اشتغال در درون یک کشور، بلکه حصول یک نرخ سود بالاتر می‌بیند" (۹۰)، در این رابطه حتی شکوفائی کامل سرمایه‌داری در زمان رشد خود را نیز، بعنوان "محدودیت مطلق" (همانجا) برای اشتغال سرمایه در درون نمی‌بیند * * *

ثانیاً "بعلت تغییرات در حوزه تولید مواد خام: در این رابطه عدم تناسب بین تکامل کشاورزی و صنعت، رشد نسبی صنعت ورکود نسبی کشاورزی، بعلت کیفیت ذاتی تولید در کشاورزی، ثابت بودن تقریبی تقاضا برای

* * * (لازم به تذکر است که بوخاریخ در موقعیت دیگری صدور کالا را بعنوان نتیجه عدم تناسب در تولید صنعتی، و وجود تولید سرشار در بخش صنعتی و عدم امکان تحقق این کالاها و تبادل آن با کالاهای کشاورزی و بنا بر این کوشش برای بدست آوردن یک "مکمله اقتصادی" کشاورزی می‌بیند. (۱۱۴) -

محصولات آن، تاثیر کم رقابت در این حوزه و عدم امکان سریع تمرکز و انباشت سرمایه (۹۹) سبب گرانی محصولات کشاورزی و در نتیجه سقوط نرخ بهره میگردد.

بنابراین کوشش کشورهای صنعتی یا "اقتصادهای ملی برای توسعه بازار مواد خام" (۱۰۱) که خود سبب محدودتر شدن این بازارها و رشد بیشتر تضاد بین اقتصاد های ملی است، ثالثاً "تغییرات در حرکت بین المللی سرمایه: "صدور سرمایه مفروض به تولید سرریز سرمایه یعنی انباشت سرریز آن است، اما برای صدور سرمایه رسیدن به مرز مطلق تولید سرریز، یعنی عدم ازدیاد سود در اثر انباشت، لازم نیست (۱۰۴). روند صدور و بیرون رفتن سرمایه عمدتاً "به دو علت است، از یکسویه علت وجود انحصارات سرمایه داری، انباشت وسیع سرمایه آنان، حداقل حجم سرمایه مایل به اشتغال ازدیاد یافته و سود بخشهای غیر انحصاری به نفع بخشهای انحصاری تقلیل می یابد، و از سوی دیگر وجود سد های گمرکی که مانع صدور کالا می گردند، قادر نیستند در فرار سرمایه اختلال وارد کنند، بلکه بالعکس سبب تقویت آن میگردند (۱۰۵). "این سه انگیزه سیاست اشغالگرانه، تشدید رقابت و مبارزه بر سر بازار های فروش، بازارهای مواد خام و حوزه های سرمایه گذاری نتیجه جدیدترین تکامل سرمایه داری و تبدیل آن به سرمایه داری مالی است.

"(۱۱۳) بر پایه استنتاجات فوق، بوخارین امپریالیسم را چنین تعریف می نماید: "اتساع مناطق اقتصادی برای کارتل های ملی مناطق ملاحظاتی ای به ارمغان می آورند که در عین حال بازارهای مواد خام هستند، این توسعه طلبی سبب وسیع گشتن بازارهای فروش و حوزه های سرمایه گذاری می گردد. سیاست گمرکی امکان تقلیل رقابت خارجی و تحصیل سود مازاد را می دهد و برای تعرضات اقتصادی از ابزار دامپینگ استفاده میگردد. کل این نظام تسریع کننده راه ازدیاد نرخ سود سازمانهای انحصاری است و امپریالیسم عبارت است از این سیاست سرمایه مالی." (۱۱۷) بدین ترتیب

بوخارین امپریالیسم را بعنوان سیاست سرمایه مالی تعریف کرده و اهمیت عملکردی این سیاست را در آن می بیند که امپریالیسم حامل ساخت مبتنی بر سرمایه داری مالی است، و جهان را به زیر سیطره سرمایه در می آورد، به جای شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری و یا کهنه شده سرمایه داری، شیوه تولیدی سرمایه داری مالی را جایگزین می نماید". (۱۲۶) از آنجا که سرمایه داری مالی، ادامه تاریخی دوره سرمایه داری صنعتی است، تضادهای اساسی سرمایه داری در تکامل آن مدام و بصورت وسیع تجدید تولید می شوند. (۱۲۷) ساخت نابسامان سرمایه داری مبتنی بر رقابت بود و رقابت اشکال مختلفی را داراست، "بخصوص سیاست امپریالیستی یکی از اشکال مبارزه رقابتی می باشد". (۱۲۸).

روند تراکم سرمایه در دوران سرمایه داری مالی بر خلاف روند تراکم سرمایه در شکل بنگاههای فردی "اکنون در تراستها صورت میگیرد". از طرف مختلف شعب متنوع تولیدی در یک اندام متحد و شدیداً "سازمان یافته متشکل میشوند (...). اقتصاد ملی به یک تراست یگانه عظیم و مجتمع تحویل می یابد، که سهامدارانش گروه های مالی و دولت هستند، چنین بنیادی را مانراست سرمایه داری - دولتی می نامیم". (۱۳۱) موازی با روند تراکم، روند تمرکز سرمایه انجام میگیرد، رقابت بنگاههای فردی عاقبت به رقابت بین اتحادیه های سرمایه داری عظیم که سیاست خود را از پیش معاسه مینمایند انجامیده، "عاقبتاً" در کل یک رشته تولید ملی میشود" (۱۳۲) و در مقابل رشد این روند "به بالاترین و آخرین حد قابل تصور خود رسیده و مبدل به رقابت تراست های سرمایه داری - دولتی در بازار جهانی" میگردد. "میدان این مبارزه اقتصاد جهانی، مرز اقتصادی و سیاسی آن، تراست جهانشمول، قلمرو متحدی است، که تابع سرمایه مالی دولت پیروز شده ای می باشد که بقیه را مستحیل نموده است - یک ایده آل، که مخیله های سرکش اعصار گذشته، حتی جرات خواب دیدن آنها هم نداشتند". (۱۳۳) "بدین ترتیب عده ای از قدرتهای بزرگ امپریالیستی نامزد انحصار

جهانی شده‌اند و در مقایسه با دیگران از هرگونه رقابتی برکناراند". (۱۸۹۰).
 از نقطه نظر اقتصادی مسائل به این ترتیب‌اند: "در بروسه مبارزه در بازار
 جهانی، اضافه ارزش جهانی تقسیم میگردد. متشابه با اقتصاد ملی در
 چارچوب اقتصاد جهانی هم قوی‌ترین رقبا "یک سود فوق‌العاده" یک "سود
 متفاوت" و یک "بهره‌گارتلی ویژه" بدست می‌آورند. (همانجا).

در بخش چهارم سپس بر خارین به انتقاد از نظریات رفرمیستی و
 اپوتونیستی کائوتسکی و تئوری "الزام امپریالیسم" و "ماوراء امپریالیسم"
 او پرداخته، بی پایگی استدلالات و خصلت سازش طلبانه آنان را نشان
 میدهد. بوخارین علل در غلطیدن انترناسیونال دوم را، اپورتونیسم و رخت
 نظریات بورژوائی و رفرمیستی در صفوف پرولتاریا، در وجود "یکنوع همبستگی
 زمانی بین کار و سرمایه" می‌بیند، که ریشفاش در تقسیم مجدد سود فوق
 العاده امپریالیستی در متروپل‌ها و بالا بردن میزان دستمزد بخشی از اقشار
 کارگران، بخصوص کارگران ماهر است. از در عین حال تاکید میکند که
 "همبستگی منافع" پدیده‌های کاملاً "عادی و گذرا بوده، و رشد تضادهای
 سرمایه‌داری در دوران سرمایه‌داری مالی و جنگهای امپریالیستی آخرین
 بندهای تاجر جهانی پرولتاریا را گسلیده و بجای دفاع یا توسعه دولت
 بورژوائی، شعار تخریب مرزها و وحدت ملل را جایگزین میکند و "به این
 ترتیب پرولتاریا پس از جستجوهای طاقت‌فرسا به منافع واقعی خود که او را
 از طریق انقلاب به سوسیالیسم هدایت میکند، آگاه میشود". (۱۸۹۰).

"امپریالیسم و اقتصاد جهانی" بررسی و تحلیل تاریخی و مشخص
 حرکت سرمایه در سطح جامعه در شرایط رقابت در مقیاس جهانی بوده و
 بطور عمده پایه تحلیلی شرایط انقلابی انحلال جامعه سرمایه‌داری و مبارزات
 پرولتاریا از یکسو، و ویژگی‌ها و مشکلات این مبارزه بخصوص در رابطه با
 اشکال آگاهی پرولتاریا، علل مه‌آلود بودن این اشکال آگاهی و عدم تبدیل
 آن به خودآگاهی پرولتاریا در نفی شرایط موجود و رخته نظریات رفرمیستی
 و اپورتونیستی در جنبش‌کارگری در زمان حدت یافتن تضادهای امپریالیستی

در جنگ اول از سوی دیگر می باشد .

محتوی تئوری های امپریالیسم از آنجمله تئوری امپریالیسم بوخارین با تکیه بر تئوری تکامل سرمایه داری مارکس ، نشان دادن و تکوین دو باره کیفیت سرمایه بصورت عمومی ، و گذرا بودن تاریخی صورتبندی اجتماعی اقتصادی سرمایه داری به شکل عام نبوده ، بلکه تحلیل شرایط مشخص تاریخی روند انکشافی سرمایه و ترسیم درجه رشد و انکشاف آن در سطح جهانی و ویژگی های این رشد در رابطه با تکامل مبارزات طبقاتی و تعیین رشد تضاد و مناسبات بین سرمایه و کار برای تدوین استراتژی منطبق مبارزات طبقاتی است . با وجودیکه برای مارکس از یکسو تکوین و تعیین مقولات اساسی اقتصاد سیاسی سرمایه داری بر پایه شرایط تاریخی ایجاد و انکشاف سرمایه ، بر پایه فروض شدن سرمایه می باشد ، تحلیل حرکات سرمایه و تحلیل مقوله های آنان اساساً " به قانونمندی های حرکات سرمایه بصورت عمومی مبتنی است ، " در ترسیم شیئی شدن مناسبات تولیدی و استقلال آنان در مقابل عاملین تولید ، ما به بررسی چگونگی و شیوه های نمی پردازیم ، که روابط بوسیله بازار جهانی مواضع اقتصادی آن ، حرکات قیمت های بازار ، دوره های اعتبار ، دوره های صنعت و تجارت ، تبدل شکوفائی و بحران برای آنان " عاملین تولید " به مثابه قوانین طبیعی بر قدرت و بدون اختیار مستولی بر آنان تظاهر نموده و خود را در مقابل آنان بعنوان الزام کورکورانه معتبر می دارد . باین سبب نه ، زیرا حرکت واقعی رقابت در خارج از برنامه ماقرار دارد ، و ما تنها باید سازمان درونی شیوه تولیدی سرمایه داری را ، باصطلاح درمیانگین ایده آلیش نمایان سازیم " * * * از سوی دیگر مارکس از این نقطه

* رجوع شود به مارکس " مبانی انتقاد بر اقتصاد سیاسی " ، ص ۳۶۴/۵ ،
و " انباشت اولیه " ، از همین کتاب در شماره ۲ " سوسیالیسم علمی " ،
ص ۱۳۸/۹

حرکت میکند که "گرایش ایجاد بازار جهانی" (.....) بطور مستقیم در مقوله سرمایه " * * * نهفته است، یعنی شکل تولید سرمایه داری الزما" بازار جهانی و نتیجتاً "اتساع جامعه بورژوازی بر فراز مرزهای محلی و ملی را در بر دارد و بنا بر این مقولات تکامل تحلیل این روند الزما" باید از مقولات اساسی سرمایه بصورت عمومی حرکت کنند، بررسی و نگرش روند شدن سرمایه نه درگیری با شکل بخصوص سرمایه، و نه سرمایه در تفاوت با سرمایه های فردی دیگر میباشد، هدف اصلی تحلیل "تکوین تاریخی عمومی سرمایه"، "خود تعیینی" * * * * آن است، این روند تکوین دیالکتیکی، بیان ایده آل حرکت واقعی شدن سرمایه است. * * * * روابط بعدی باید بعنوان انکشاف از این نطفه نگرسته شوند. * * * * *

بدین ترتیب مقولات تکاملی تحلیل روابط انکشافی سرمایه داری را نمیتوان با تحلیل خود شرایط مشخص سرمایه داری در تکاملش یکسان دانست و وظیفه دیگر تئوری امپریالیسم تکوین این مقولات و تبلور جهت و گرایش حرکت سرمایه در سطح جهانی با انتزاع از اشکال ویژه و مشخص بروز آن در سطح جامعه است. بنا بر این در باز شناخت و انتقاد تئوریهای امپریالیسم باید همواره از یکسو بین "تحلیل مشخص و تاریخی" و روابط سرمایه های مختلف "در بازار جهانی و رقابت..... و حرکت و گرایش تکاملی آن تمیز گذاشت و از سوی دیگر تاریخی و مشخص بودن حرکات سرمایه در

* * * * * مارکس، "مبانی انتقاد....."، ص ۳۱۱.

* * * * * همانجا، ص ۳۵۷ و ۳۱۷.

* * * * * همانجا، ص ۶۱۷، رجوع شود همچنین به روسدولسکی،

ص ۶۴ (پاورقی ۳۲). Roman Rosdolsky, "Zur

Entstehungsgeschichte des Marxschen,

Kapitals."

* * * * * مارکس، "مبانی انتقاد....."، ص ۲۱۷.

سطح جهانی را آنچنان مورد نظر قرار داد، که از یک تحلیل تاریخی و مشخص گرایش و شیوه نگری ماوراء تاریخی ساخته نشود.

در این مقدمه قصد ما ارائه و اکتفاء به یک انتقاد صوری از تئوری امپریالیسم بوخارین نبوده و یا انتقاد سازنده را از دریچه‌های وسیع تر، یعنی اولاد شناخت متدولوژی و تمایز بین تشخیص مشخص و تاریخی از یکسو و تحلیل ابستراکت تئوریک و برپایه آن استنتاج و گرایش حرکت از سوی دیگر، و ثانياً "در متبلور ساختن مشکلات و مقولات اساسی تحلیل مراحل عمده پژوهش و شناخت میبینیم، هدفی که امیدواریم از آنجمله در سلسله مقالات راجع به امپریالیسم به طی قدمهای اولیه در تحقق آن موفق گردیم.

در تئوری امپریالیسم بوخارین^۱ با در نظر گرفتن اشارات موجز بالا میتوان از آنجمله از نقاط زیر بعنوان مشکلات قابل غور و دقت نام برد. - بررسی اشکال مشخص حرکت سرمایه در سطح جامعه برای بوخارین وسیله‌ای برای دستیابی به حرکت و گرایش تکاملی سرمایه نبوده، بلکه تنظیم این لحظات، پدیده‌ها و اشکال مشخص خود در نزد بوخارین بعنوان حرکت ذاتی سرمایه و گرایش درونی اش قلمداد میگردد. این مسأله بخصوص در بررسی اشکال مختلف رقابت در سطح ملی، لغو آن در رشته‌های تولیدی ملی و تجدید رقابت در سطح بین‌المللی در بین تراست‌های سرمایه‌داری - دولتی تظاهر می‌نماید.

بین داده‌ها و واقعیات تجربی و شناخت گرایش‌ها و جهات، تفاوت ذهنی مرحله تکامل شناخت ما قرار نداشته بلکه تفاوت عینی و کیفی خود موضوع قرار دارد.

مارکس در تئوری از نظر محتوی و روش بنیادی "نرخ سود میانگین" بین واقعیات مفرد و از نظر ریاضی قابل اندازه‌گیری و گرایش‌های اجتماعی روند کلی، خط فاصل اسلویی دقیقی میکشد، "نرخ بازار بهره دائماً" در حال نوسان در هر لحظه بعنوان اندازه معین نظیر قیمت بازار کالاها وجود

دارد" (۰۰) "در مقابل نرخ سود عمومی تنها بمثابه گرایش وجود است" *
 وجود یک مقدار "گرایش‌های مبتنی بر مکاتب علوم طبیعی" از یکسو و "
 غریزه دیالکتیکی - اغلب صحیح" از سوی دیگر در نزد بوخارین، تضاد
 لاینحلی است که آنرا نمیتوان فقط بعنوان یک انحراف اتفاقی دید، بلکه
 نتیجه الزامی نقطه حرکت ناروشن اوست. * نتیجه چنین نقطه نظری خلاصه
 کردن تکامل نیروهای مولده به تکامل تکنیک و یا مفروض داشتن تقسیم کار
 جهانی بر شرایط طبیعی است. علاوه بر آن این تضاد که در کتاب مورد
 بحث به شکل نظفهای و بصورت احکام متغایر * * * ویا "حرکت از یک عینیت
 غلطوبت پرستی این عینیت" * * * و سپس مطلق کردن آن تظاهری نماید،
 مثلا "در بحث لنین و بوخارین در مورد تدوین برنامه جدید حزب کمونیست
 روسیه آشکار میگردد. لنین با پیشنهاد بوخارین در مورد به کنار گذاردن
 بخشی از برنامه که بر پایه نظریات مارکس تکامل سرمایه داری را شرح میدهد
 و جایگزین کردن پیشنهاد ترمیمی لنین، که محتوایش مرحله امپریالیستی

* مارکس - "کاپیتال" جلد سوم، صفحه ۳۷۸، ۳۷۹

* رجوع شود به گ. لوکاج - صفحه ۲۲۲، George Lukacs،
 Rezension, von "Theorie des Historischen
 Materialismus, N, Bucharin", Grunbergarchiv

* * * (بوخارین مثلا "کار اجتماعی را بین دو گروه از کشورها تقسیم
 شده می بیند: تولید کنندگان مواد خام و تولید کنندگان مواد صنعتی و
 آنرا با دو نوع از کشورها یکسان می داند که بعنوان شهر و روستا طبقه بندی
 میشوند، مجارستان، اطریش و ایالات متحده را هم جزء شهر و هم جزء
 روستا می شمارد و هلند و اسپانیا را جزء روستاها و از این تقسیم بعنوان
 تقسیم ویژه سرمایه داری جهانی صحبت میکند (۲۱ - ۱۹)

* * * رجوع شود به لوکاج، همانجا، ص ۲۱۸.

سرمایه داری بود مخالفت نموده، ذکر میکند * * * * * ، امپریالیسم خلص بدون پایه های سرمایه داری هیچگاه وجود نداشته، وجود ندارد و نخواهد داشت، این یک تعمیم اشتباه تمام آن چیزهایی است، که در باره سندیکاها کارتلها و تراستها در سرمایه داری مالی گفته شده، هرگاه سرمایه داری مالی آنچنان ترسیم گردد، گویا که او بر هیچ کدام از پایه های سرمایه داری قدیمی استوار نیست. * * * * *

— بکار بردن روش تمثیلی در بررسی و تحلیل حرکت جهانی سرمایه نکته دیگری است که نموداری از نارسائی متدیک در نزد بوخارین است. او اقتصاد جهانی را به سادگی بعنوان شکل بزرگتر و دنیائی همان اقتصاد ملی می انگارد و با وجودیکه خود به عدم بسندگی این روش پی برده و از یک "عامل همبستگی" برای تعمیم اقتصاد ملی به اقتصاد جهانی سخن میراند، تحلیل حرکت جهانی سرمایه و ویژگی های آن جای خود را به قیاس و وانمود کردن پدیده های جهانی بمثابه شکل جهاتشمول شده پدیده های ملی میدهد. — بوخارین با ارائه تعریف اقتصاد جهانی بعنوان "یک سیستم مناسبات تولیدی و مناسبات مبادلاتی منطبق بر آن در مقیاس بین المللی" کوشش در تنظیم مدرسه مقلات اقتصاد سیاسی نموده است و در این رابطه هم نارسائی اسلوب بررسی از آشکار میگردد. هدف تحلیل اقتصادی سیاسی تعریف مقلات نبوده، بلکه کشف و تکوین این مقلات از زندگی مادی و عینی، تجرید آنان از شکل بروز مشخصشان و تعیین مفهومی آنان برای درک و انعکاس جامع تر واقعیات است. تعریف "علمی" مقلات و پدیده ها می تواند

* * * * * رجوع شود به نوی زوس، صفحه ۴۶

Christel Neususs, Imperialismus und die Weltmarktbewegung des Kapitals., 1972

* * * * * لنین، "گزارش در باره برنامه حزب" (کنگره هشت

حزب) نوشته شده در سال ۱۹۱۹، کلیات آثار، جلد ۲۹، ص ۱۵۱ - ۱۵۰

برای فهم بهتر آنان پس از تعیین مفهومی شان، در سطح معینی از بررسی مفید باشد، لیکن این تعریف نمی تواند جایگزین تحلیل، انکشاف و احتجاج آنان گردد. بهمین ترتیب او از وجود "منتجه عمومی قیمت های بین المللی متعادل شده" صحبت میکند، روندی که مبتنی بر وجود نرخ سود متوسط بین المللی، وجود قیمت های تولیدی متعادل شده در سطح بازار جهانی است، که خود از اساسی ترین مفروضات در تشکیل قیمت های بین المللی میباشد و برای بررسی شرایط حرکت سرمایه در بازار جهانی می باید بدوا بررسی گردند و آنان را نمی توان بصورت غیر مشروط مفروض دانست. مثلا "وجود نرخ سود میانگین جهانی تنها با بررسی شرایط تحقق شکل نظور یافته قانون ارزش در سطح جهانی میتواند بررسی گردد و مفروض داشتن آن به صورت ساده شکل وسعت یافته نرخ سود متوسط در بازار ملی، در جایی که بخصوص تبلور ویژگی ها و تحلیل شرایط مشخص انعکاس قانونمندیهای سرمایه داری در سطح جهانی مطرح می باشد، نادرست و ناکافی است.

— تعیین مکانیکی شکل ایجاد بازار جهانی و مفروض داشتن شکل انکشاف یافته روابط سرمایه داری یا تجمع تمام انواع کار زیر فرمان واقعی سرمایه، یا شرطی که تنها در تحلیل تجربیدی ممکن است و نه در روابط اسمی سرمایه داری در سطح بازار جهانی، بدون تاکید به چنین فرض اساسی ای، عدم دقت در کشیدن خطانفصال متدیک در بررسی مراحل مختلف رشد یک پدیده، سبب میگردد که بوخارین مثلا "از یکسو وجود بازار جهانی و قیمت های جهانی را پیش فرض تقسیم کار بین المللی و مبادله بین المللی بداند (ص ۲۲)، بدون آنکه در این رابطه هنوز مساله تقسیم کار بین المللی تحت شرایط سرمایه مالی مد نظرش باشد، یا از سوی دیگر کشورهای عقب مانده فلاحتی و نیمه فلاحتی را در روند صنعتی شدن سریع ببیند (۳۸)، و این روند را یکباره در تحلیل خود با سرمایه داری شدن آنان یکسان مفروض دارد.

— بوخارین با وجودیکه تکامل غیر مساوی و غیر همزمان سرمایه داری

را در چارچوب اقتصاد جهانی نادیده نگرفته و علت آنرا در رشد متفاوت نیروهای مولد، کار اجتماعی می‌بیند، به یکباره این شرط اساسی تعدیل ارزش کار را چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی در ترسیم بازار جهانی و پدیده‌هایش فراموش کرده و عامل حرکت جمعیت و مهاجرت را بعنوان عامل اساسی تعادل ضوابط و میزان کار مزد در سطح بین‌المللی (۳۹) آنهم بصورت تحقق یافته قلمداد می‌نماید.

— با وجودیکه بررسی شرایط رشد سرمایه‌داری جهانی در کلیت آن برای بوخارین مطرح است و در این کلیت کشورهای توسعه نیافته سرمایه‌داری و مستعمرات بخش عمده‌ای را تشکیل می‌دهند، او بررسی موقعیت مستعمرات را در دوران امپریالیسم بعلت تصور از بین رفتن شیوه‌های تولیدی ما قبل سرمایه‌داری در آنان مهم ندیده و در این رابطه مثلا "رشد تضادها و جنگ امپریالیستی را تنها به ذکر "وقیح شدن امپریالیسم" که اگر در قدیم تنها به غارت و از بین بردن "اقوام وحشی" می‌پرداخت، اکنون تمام قدرت مخرب خود را بر علیه کارگران اروپا برگردانده است، خلاصه میکند. (۱۸۸).

— عاقبتا "بعنوان یکی از مشکلات قابل بحث در تئوری امپریالیسم بوخارین باید به متاثر بودن او از ایده "کارتل عمومی" رودلف هیلفردینگ اشاره نمود.

اگر چه او نیز مانند هیلفردینگ ایجاد واقعی کارتل عمومی را در تحلیل نهائی رد میکند، ولی خود را از این نظریه کاملا "جدا نساخته و با وجود اثبات و استدلال بنیادی بودن رقابت در جامعه سرمایه‌داری و اینکه این رقابت در مراحل تکاملی سرمایه‌داری حتی شدت وحدت بیشتری می‌یابد، بصورت جنبی امکان ایجاد کارتل جهانشمول و آنهم نه تنها در یک رشته تولیدی (۱۵۲ و ۱۵۸) را اگر چه نه در آینده نزدیک، و آنهم پس از یک دوره سهمگین از جنگهای امپریالیستی باز میگذارد و این پیش بینی با تحلیل اساسی او در مورد خصلت سرمایه‌داری در تضاد است و به این علت او خود بیشتر به درهم شکسته شدن سرمایه‌داری قبل از رسیدن به چنین مراحلای

تکیه میکند .

همانطور که در بالا نیز اشاره شد منظور ما از شمردن پاره‌های نکات مورد بحث در تئوری امپریالیسم بوخارین ، مورد سؤال قرار دادن این نظریه در کل نبود ، بلکه بر عکس اساسی بودن این تحلیل و صدق پاره‌ای از احکام آن برای دوران ما و علاوه بر آن الزام آشنائی با تئوری‌های امپریالیسم کلاسیک ، از جمله نقطه نظرهایی بودند که محرک ما در انعکاس این تئوری شدند .

اقتصاد جهانی و روند بین المللی شدن

سرمایه

فصل اول

مفهوم اقتصاد جهانی

پایه زندگی اجتماعی تولید نعمات مادی است. در جامعه مدرن که کالاونه محصولات ساده تولید میشود، یعنی فرآوردههایی که مختص مبادله هستند، پروسه مبادله مبین تقسیم کار بین واحدهای اجتماعی ای است که این کالاها را تولید میکنند. یک چنین تقسیم کاری را مارکس بر خلاف تقسیم کار در یک کارخانه، تقسیم کار اجتماعی مینامد. طبیعتاً "تقسیم کار اجتماعی میتواند دارای اشکال بروز متنوعی باشد، از آنجمله تقسیم کار بین کارخانجات مختلف، بین شعبه‌های مختلف تولیدی، بین بخش‌های عمده تولیدی اجتماعی، نظیر صنعت و کشاورزی و بالاخره تقسیم کار بین کشورهای مختلف دارای سیستم‌های اقتصادی متفاوت و غیره

بموازات اشکال متنوع تقسیم کار اجتماعی که در محدوده یک اقتصاد "ملی" موجود است، یک نوع تقسیم کار بر فراز محدوده "اقتصاد ملی" و در سطح بین المللی یا تقسیم کار جهانی وجود دارد.

شروط ایجاد تقسیم کار جهانی بدو شرط خود رویا شروطی هستند که از چندگانگی محیط‌زیست طبیعی ای که اندامواره‌های مختلف تولیدی در آن زندگی میکنند، سرچشمه میگیرند. دسته دوم از شروط دارای کیفیت اجتماعی بوده و بر پایه تباین سطوح فرهنگی، ساخت‌های اقتصادی و مراحل تکاملی نیروهای مولده استوار هستند.

"جماهات مختلف با ابزار متفاوت تولیدی و وسائل زندگی متنوعی در

محیط زیست طبیعی خود روبرو می گردند. از اینرو وجوه تولیدی آنان، شیوه زندگی و فرآورده هایشان با یکدیگر متفاوت است این تفاوت خود رو است که در هنگام ارتباط جماعات مختلف با یکدیگر، تبادل متقابل فرآورده های آنان و تکوین تدریجی این فرآورده ها به کالا را امکان پذیر میسازد. تبادل موجد تفاوت در حوزه های تولیدی نبوده، بلکه این تفاوت یافته ها را با یکدیگر مرتبط ساخته و آنان را به شعبه های کم و بیش وابسته یک تولید جامع اجتماعی مبدل می سازد. (۱).

با تمام اهمیتی که گوناگونی های طبیعی شرایط تولیدی، مثلا " شرایط مختلف تولید برای پنبه یا کتان و در نقاط حاره و گرمسیر و یا شرایط تولیدی معادن نفت و یا ذغال سنگ، دارا هستند - در مقابل و مقایسه با چند گانگی و تکامل ناهمگون نیروهای مولده در کشورهای مختلف دارای اهمیت کمتری هستند.

مهمتر از شروط طبیعی واقعیت عدم تساوی تکامل نیروهای مولده است که اشکال مختلف اقتصادی و حوزه های تولیدی گوناگون بوجود آورده و به این ترتیب تقسیم کار بین المللی را تا سطح پایه های اجتماعی توسعه می دهد. در این رابطه تفاوت ما بین کشورهای صنعتی و کشورهای فلاحی مد نظر ماست.

" پایه هر نوع تقسیم کار (۲) پیشرفته ای که مبتنی بر مبادله کالا است، جدائی بین شهروده است، میتوان اذعان داشت که تمام تاریخ اقتصادی اجتماعی

(۱) کارل مارکس " سرمایه"، جلد اول، صفحه ۳۱۶.

(۲) " زمانی که تنها خود کار مورد نظر باشد، میتوان جدائی تولید اجتماعی را در انواع اساسی اش نظیر کشاورزی و صنعت و غیره " تقسیم کار کلی " جدا شدن انواع تولیدی و تقسیمات گوناگون آنها " تقسیم کار مشخص " و تقسیم کار درون یک کارگاه را بعنوان تقسیم کار فردی " نام گذاری نموده

عدم توازن میان شهر و ده و حرکت این تضاد که سابقاً " در درون مرزهای یک کشور انجام میگرفت ، اکنون بصورت توسعه یافته و عظیمی تجدید تولید میشود .

از چنین نقطه نظری از یکسو کلیه کشورهای صنعتی بصورت " شهر " ظاهر میشوند ، در حالیکه تمام فلاحتی نقش ده را ایفا میکنند . تقسیم کار بین المللی در اینجا با تقسیم کار بین دو بخش عمده تولید جامع اجتماعی بین کشاورزی و صنعت انطباق پیدا کرده و از اینرو نمودار به اصطلاح یکنوع تقسیم کار کلی " می باشد .

تقسیم کار بین المللی در مبادله بین المللی تظاهر میکند ، کار جامعه اجتماعی بین المللی در بین کشورها منقسم گشته است ، کار هر کشور از طریق مبادله بین المللی به جزئی از اجزاء کار جامع اجتماعی مبدل میگردد . این پیوند بین کشورها در پروسه مبادله دارای ماهیتی ساده و اتفاقی نبوده ، بلکه اکنون تبدیل به شرط لازم هر گونه تکامل اجتماعی و تبادل اجتماعی و مبدل به پروسه منضبط زندگی اقتصادی - اجتماعی گشته است ، این زندگی اجتماعی - اقتصادی ، در صورتیکه آمریکا و استرالیا دفعاتاً " به قطع صادرات گندم و گوشت خود ، انگلیس و بلژیک به قطع صادرات ذغال سنگ و روسیه به قطع صادرات غله و سایر مواد خام و آلمان به قطع صادرات ماشین آلات و صنایع شیمیائی خود دست بزنند ، به نابودی می گردید . پروسه تبادل ، مناسبات داد و ستدی منظمی را بین اقتصادهای منفرد بی شمار که از نظر جغرافیائی پراکنده هستند ، بوجود می آورد ، به این ترتیب تقسیم کار اجتماعی و مبادله اجتماعی منوط به وجود " بازار جهانی " می گردند . در کل میتوان گفت که اکنون میزان قیمت ها به تنهایی بوسیله هزینه تولید ویژه یک منطقه تعیین نمی گردد . این ویژگی های منطقه ای با

ملی، بصورت وسیعی در نتایج عمومی قیمت‌های جهانی منظور گشته و تعدیل می‌یابند، قیمت‌های جهانی هم بالعکس تولید کنندگان منفرد کشورها و مناطق مختلف را متاثر می‌سازند.

تبادل بین المللی مبتنی بر تقسیم کار جهانی است، اما نمی‌بایست تصور شود که مبادله تنها در محدوده تقسیم کار انجام می‌گیرد. کشورها نه تنها فرآورده‌های متفاوت، بلکه محصولات یکسان هم با یکدیگر مبادله می‌کنند. در این حالت تبادل بین المللی مبتنی بر تقسیم کار نتیجه از تولید ارزش‌های مصرفی متفاوت نبوده بلکه تنها بر پایه اختلافات هزینه تولید، تفاوت ارزش‌های فردی (بین کشورهای مختلف که در مبادله بین‌المللی به کار اجتماعی لازم "در شکل جهانی خود تقلیل می‌یابند، استوار است.

مشابه با حوزه گردش کالا که در آن یک بازار جهانی کالا بوجود می‌آید، میتوان از بازار جهانی برای سرمایه بولی سخن راند. این پدیده‌ای است که در تعدیل بین المللی میزان نرخ بهره و تنزیل تظاهر مینماید. در مثال بازار کالا مشاهده می‌گردد که در پس روابط داد و ستدی، مناسبات تولیدی نهفته اند هر رابطه‌ای در پروسه مبادله بین تولید کنندگان منوط به این است که کارهای مشخص تولید کنندگان به اجزاء کار اجتماعی بدل شده باشد. در پس مبادله - تولید و در پس مناسبات تبادلی - مناسبات تولیدی و در پس مناسبات اشیاء و کالاها مناسبات انسانهای تولید کننده قرار دارد. هرگاه روابط در مناسبات تولیدی اتفاقی نباشند، ما با یک سیستم از مناسبات تولیدی سرو کار داریم، که نمودار ساخت اقتصادی یک جامعه با درجه معینی از تکامل میباشد. از اینرو میتوانیم اقتصاد جهانی را بمثابة یک سیستم مناسبات تولیدی و مناسبات تبادلی اش در سطح جهانی تعریف نمائیم.

نمی‌بایستی تصور کرد که این مناسبات تولیدی تنها از طریق پروسه مبادله کالاها ایجاد می‌گردند. "هر زمان انسانها بطریقی برای یکدیگر کار

کنند، کار آنها شکل اجتماعی هم پیدا می‌نماید. " (۴)
 به زبان دیگر، بهرشدگی، مستقیم یا غیر مستقیم، روابطی بین تولید
 کنندگان بوجود آید، در صورتیکه این روابط ماهیتی اتفاقی نداشته باشند،
 ما می‌توانیم از ایجاد یک سیستم مناسبات تولیدی، یعنی رشد و ایجاد یک
 اقتصاد اجتماعی صحبت کنیم.

بدین جهت مبادله کالائی یکی از بدوی‌ترین اشکال تظاهر مناسبات
 تولیدی است، زندگی اقتصادی مدرن و پیچیده کنونی، اشکال گوناگونی از
 تظاهر این مناسبات می‌شناسند. اما بطور خلاصه مجموعه روندهای اقتصاد
 جهانی، در جهت تولید اضافه ارزش و توزیع آن در بین گروه‌های اصلی
 و تحتانی بورژوازی حرکت می‌نماید، اساس و زمینه این حرکت تحدید تولید
 دائمی مناسبات بین دو طبقه، یعنی بین پرولتاریای جهانی و بورژوازی
 جهانی می‌باشد.

فصل دوم

رشد اقتصاد جهانی

از دیاد روابط و وابستگی های اقتصاد جهانی و همراه با آن رشد سیستم مناسبات تولیدی بین المللی به دو صورت انجام می پذیرد . روابط بین المللی میتوانند بصورت افقی اتساع یافته و نقاطی را در برگیرند که تا کنون به گرداب زندگی سرمایه داری کشانده نشده بودند .

در این حالت با " رشد گسترده " اقتصاد جهانی روبرو هستیم . اما این روابط میتوانند به عمق هم گرائیده ، منقبض تر گشته و تمرکز بیابند . در این حالت ما " با رشد شدید یا فشرده " سروکار داریم . در عمل و از نظر تاریخی توسعه اقتصاد جهانی به هر دو طریق انجام پذیرفته و در این رابطه رشد گسترده عمدتاً " از راه سیاست غارت استعماری قدرت های بزرگ به تحقق می پیوندد .

رشد سریع و خارق العاده اقتصاد جهانی در چند دهساله اخیر متأثر از تکامل فوق العاده تیروهای مولده اقتصاد جهانی بوده است . تظاهر این شکوفائی بصورت بارز در ترقی تکنیک نمودار است .

(بوخارین پس از توضیح و اشاره به عمده ترین دستاوردهای فنی سالهای ۱۹۱۴ - ۱۸۵۰ ، انواع استفاده از انرژی الکتریکی ، مواد انرژی زا ، تغییرات در سیستم مخابرات و حمل و نقل ، در شیمی ، ساختمان و ماشین سازی برای مستدل ساختن نظریه خود به این نتیجه میرسد که) تا کنون هیچگاه پیوستگی متقابل علم و صنعت به موفقیت های امروزی نائل نگشته بود . استفاده عقلانی از پروسه تولید ، شکل همگامی ذاتی و همکاری درونی ای بین علم مجرد و اقدامات عملی بوجود آورده است . منطبق بر تکامل تکنیکی ، حجم مجموعه فرآورده های استخراجی و یا نیمه ساخته افزایش می یابد ، در

این رابطه ارقام مربوط به صنعت به اصطلاح سنگین از همه بیشتر قابل توجه می‌باشند، چه در پروسه تکاملی نیروهای مولده اجتماعی تغییری دائمی در این بخش در جهت تولید مستزاد سرمایه ثابت بخصوص بخش دیرنده آن انجام میپذیرد. تکامل نیروهای مولده کار اجتماعی بدین صورت تحقق میپذیرد، که قسمتی دائما "افزاینده از کار اجتماعی برای عملیات اولیه و آماده سازی برای تولید ابزار تولید بکار گرفته میشود، و بالعکس بخش دائما "تقلیل یابندهای از کار اجتماعی در خدمت تولید ابزار مصرف مورد استفاده قرار میگیرد. درست به چنین علتی حجم بخش اخیر الذکر بصورت خلص بعنوان ارزش های مصرفی بطریق غیر قابل تصویری افزایش می‌یابد. این پروسه از نظر اقتصادی بیان کننده ازدیاد ترکیب آلی سرمایه اجتماعی است، پروسه‌ای که در آن توسعه هرچه بیشتر سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر و سقوط نرخ سود بوقوع می‌پیوندد.

هرگاه اجزای سرمایه و یا سرمایه ثابت و متغیر را مورد مشاهده قرار دهیم، شاهد رشد غیر متناسب این اجزای میشویم. و هرگاه سرمایه ثابت را در دو بخش آن، یعنی سرمایه دیرنده و سرمایه گردنده مورد توجه قرار دهیم (سرمایه متغیر هم بصورت عام شامل سرمایه گردنده است) گرایش رشد سریعتر سرمایه دیرنده نمایان میشود. این رشد نامتناسب شکل تظاهری همان قانونی است که بنا بر آن با مفروض داشتن ازدیاد بار آوری کار، عملیات آماده سازی تولیدی (تولید ابزار تولید)، حصه دائما "متزایدی از انرژی اجتماعی را بخود اختصاص می‌دهند. این حرکت هم چنین توضیح دهنده واقعیت رشد عظیم صنایع ذوبی و معدنی است. هرگاه درجه صنعتی شدن یک کشور (کشور صنعتی در مقابل کشور فلاحی) بعنوان نمودار تکامل عمومی اقتصادی این کشور انتخاب شود، حجم صنایع سنگین نمودار تکامل اقتصادی یک کشور صنعتی میباشد. بهمین جهت ترقی نیروهای اقتصادی سرمایه داری جهانی درست در این بخش از صنعت به واضحترین شکل قابل مشاهده است. مثلا: در

فاصله تقریبا " ۶۰ سال (۱۹۱۱ - ۱۸۵۰) تولید ذغال سنگ
 ۱۳۲۰٪ ، تولید سنگ آهن ۱۱۱۳٪ ، تولید آهن خام ۱۲۶۶٪ ، تولید مس
 ۱۸۴۳٪ و تولید طلا ۱۲۱۸٪ افزایش یافته است .

در مقابل اگر بخش دیگر ، یعنی عمدتا " تولید وسایل مصرفی برای
 بازار جهانی را (به اصطلاح فرآورده های تجارت جهانی) مورد توجه قرار
 دهیم ، افزایش تولیدشان به ترتیب زیر بوده است . در فاصله ۱۸۸۱ تا
 ۱۹۱۴ تولید گندم تقریبا " ۶۷٪ ، تولید پنبه ۱۲۷۱٪ و تولید شکر ۲۶۱٪ ...
 نتایج این سیر صعودی افزایش تولید ، راه یافتن مقادیر متنابهی از
 فرآورده های تولید شده به مجراهای گردش است . اما بازار با حجم سابقش
 حتی قادر به هضم یکمدم کالاهائی هم نبود که اکنون هر ساله بازار جهانی
 جذب می نماید .

این واقعیت تنها مشروط به وجود حد معینی از تکامل تولید بمعنی
 اخص خود نمی باشد ، بلکه شرط مادی آن وجود ابزار انتقال و ارتباط توسعه
 یافته است . هر چه ابزار انتقال و ارتباط پیشرفته تر باشند ، حرکت گردش
 کالاها شتابنده تر و پروسه درهم آمیختن بازارهای محلی و ملی سریعتر و
 رشد اندام تولیدی واحد سرمایه داری جهانی شدیدتر میباشد . ابزار انتقالی
 مدرن که بوسیله نیروی بخار و الکتریسته کار میکند ، توسعه شبکه راه آهن و
 و تکامل کشتیرانی بخاری و غیره مبین این واقعیت می باشند .

اما مبادله کالاها تنها از طریق فوق افزایش نمی یابد ، بلکه در واقع
 مجموع حرکات مکانیسم سرمایه های پیچیده تر و متنوع تر می باشند ، گردش
 کالا و حرکت دورانی سرمایه اجبارا " محتاج به انتقال مکانی کالاها نیست .
 " در حرکت دورانی سرمایه و استحاله کالاها که بخشی از این حرکت
 می باشد ، تبادل مواد کار اجتماعی انجام می پذیرد ، این تبادل مواد میتواند
 به تغییر مکانی محصولات ، یا حرکت واقعی آنان از یک نقطه به نقطه دیگر
 بیانجامد ، اما پروسه گردش کالاها تواند در عین حال بدون حرکت فیزیکی
 آنها و انتقال محصولات بدون گردش کالائی و حتی بدون مبادله بلاواسطه

آن محصولات انجام بپذیرد. خانهای که الف به ب می فروشد، بعنوان کالا حرکت گردشی انجام میدهد، بدون آنکه به تفرج برود. ارزشهای گالاهائی منقول، نظیر آهن و پنبه که در یک انبار در جای خود چمباتمه زده اند، میتوانند در همان آن بارها پروسه گردش را طی کرده و بوسیله سفته بازان خریدند و دوباره بفروش برسند. چیزیکه در اینجا واقعا "حرکت میکند، تیتیر تملک بربک شیئی و نه خود شیئی است." (۵).

روندهای منابهی در زمان حاضر، در زمان تکامل مجرد ترین شکل سرمایه داری، غیر شخصی شدن سرمایه، رشد انبوه اوراق بهادار بعنوان شکل مدرن و ویژه تملک، یا بطور خلاصه با تکامل سرمایه داری اوراق بهادار (لیف من) (۶) و یا "سرمایه داری مالی" (هیلفردینگ) (۷) با ابعادی بسیار عظیم در جریان است. تعدیل بین المللی بمت های کالاها و اوراق بهادار مختلف از طریق تلگرافی صورت می پذیرد. شبکه تلگراف با سرعت زیادی نظیر ابزار انتقالی توسعه می یابد و کابل های زیر دریائی قارمهای مختلف را بهم پیوند میدهد. باین ترتیب شالوده های قابل انقباض و انبساط اقتصاد جهانی، که تمام بخش های آن در پیوند دائمی و متقابل با یکدیگر قرار دارند، بوجود می آید و کوچکترین تغییری در یک جزء آن به سایر نقاط سرایت نموده و آنان را هم متأثر می سازد.

هرگاه تبادل بین المللی کالا بیان کننده تبادل مواد "ارگانسیم اقتصادی-اجتماعی جهان باشد، حرکت جهانی جمعیت مبین انتقال عامل عمده زندگی اقتصادی، نیروی کار می باشد، متشابه با چارچوب اقتصاد ملی که تقسیم نیروهای کار بین شاخه های مختلف تولید، تحت تاثیر میزان

(۵) کارل مارکس، "سرمایه"، جلد دوم، ص ۱۲۰، پنا ۱۹۱۳

(۶) Die Beteiligung-und Finanzierungs
R. Liefmann gesellschaften

(۷) Das Finanzkapital.

کارمزد، در جهت تعدیل و یکسانی حرکت می نماید، در سطح اقتصاد جهانی هم پورسه تعدیل هنجارهای گوناگون کارمزد از طریق مهاجرت صورت میپذیرد. سرمایه داری امریکا با امکانات جذب فوق العادهاش، جمعیت اروپا و آسیا را می مکد، جمعیتی که از یکسو متشکل از دهقانان فقرورها شده از کشاورزی بوده و از سوی دیگر "ارتش ذخیره" بیکاران شهری را در خود مستتر دارد. باین ترتیب توازنی ما بین عرضه و تقاضای نیروی کار در سطح جهانی، با تناسبی که سرمایه محتاج آن است، بوجود می آید.

به کارگران مهاجری که بصورت دائمی زاد و بوم خود را ترک نموده و موطن دیگری اختیار میکنند گروه دیگری از "مهاجرین اتفاقی" اضافه میشوند، که تنها برای کارهای فصلی مهاجرت میکنند. به این ترتیب این جزو مد نیروی کار تظاهری از بازار جهانی کار میباشد. حرکت نیروی کار بعنوان یک قطب از روابط سرمایه داری، با حرکت سرمایه بعنوان قطب دیگر آن مطابقت دارد.

همانطور که در حالت اول روند، تحت قانون تعدیل میزان کارمزد تنظیم میگردد، در حالت دوم تعدیل بین المللی نرخ سود، مسیر این حرکت را تعیین مینماید.

حرکت سرمایه که از نقطه نظر کشوری که سرمایه را به بیرون میراند، عمدتا "صدور سرمایه نامیده می شود، در زندگی اقتصادی مدرن به چنان اهمیتی رسیده است که بسیاری از اقتصاد دانان بورژوا آنرا - سرمایه داری صادر کننده - می نامند.

دو مقوله عمده صدور سرمایه عبارت است از صدور "سرمایه بهره یاب" و صدور سرمایه "سودآور".

در رابطه بایک برخورد مقدماتی میتوان آنان را به گروههای تحتانی زیر تقسیم نمود.

الف - "قرضه های دولتی و بلدی" - از دیاد بیسابقه بودجه دولتی گهازیکسو بعلت رشد عمومی زندگی اقتصادی و از سوی دیگر بعلت "نظامی"

شدن اقتصاد ملی است، باعث احتیاج روز افزون دولت ها به قرضه های خارجی جهت پوشاندن هزینه های جاریشان گشته است. علاوه بر آن رشد شهرهای بزرگ اجرای پاره ای از اقدامات را نظیر ساختمان مترو، تأسیسات روشنائی، الکتریکی، کانال سازی، توسعه خیابانها، تلگراف و تلفن... ضروری ساخته است که برای انجام آنان هم مقادیر زیادی پول لازم بوده و این پول عمدتاً "از طریق قرضه های خارجی تامین می گردد."

ب - شکل دیگر صدور سرمایه سیستم "مشارکت" می باشد. در این شکل یک بنگاه تجارتي، بانکی یا صنعتی در کشور "الف" سهام یا اوراق ضمانت و تعهدات یک بنگاه کشور "ب" را به خود تعلق میدهد. اوراق بهادار خود را در گردش می اندازد تا بتواند اوراق بهادار سایر شرکت ها را تحصیل کند.

لیف من از سه شکل جایگزین کردن اوراق بهادار در رابطه با هدف شرکتهای جانشین سخن میراند.

الف - "شرکت های سرمایه گذاری" (A) - در این ایالت جایگزین کردن اوراق بهادار برای دست یابی به سهام و بهره حاصله از آن که متعلق به بنگاههایی که عملیات اقتصادی شان با صرفه تر و پر خطرتر می باشد، انجام می گیرد.

ب - "شرکت های تقبل اوراق بهادار": زمانی که هدف شرکت در این باشد که اوراق بهادار بنگاههایی را به تصرف در آورد که اوراق بهاداران بعلل حقوقی و یا واقعی در اختیار عموم نمی تواند باشد.

ج - "شرکت های کنترل کننده" که اوراق بهادار بنگاههای مختلف را خریده و از گردش خارج نموده و بجای آن سهام شرکت کنترل کننده را منتشر و پخش می کند. به این ترتیب از یکسو این بنگاهها تحت کنترل قرار گرفته و از سوی دیگر خود شرکت کنترل کننده محتاج به برآورد هیچگونه

سرمایه ای نمی باشد .

در تمام این حالات مفروض است که اوراق بهاداری که می بایست جانشین برایشان ایجاد شود ، وجود دارند ، در غیر این صورت یعنی زمانی که بدواً " اوراق بهادار می بایستی بوجود بیایند ، ما با عملیات " تامین منابع مالی " روبرو هستیم که در آن بانکها ، بنگاههای تجاری ، صنعتی و یا شرکت های مالی مخصوص تامین منابع مالی شرکت دارند ، بنابراین زمانی که از تامین منابع مالی صحبت است عموماً " با تاسیس شعبات در خارج و انتشار و پخش اوراق بهادار آنان روبرو هستیم .

نویس ترین اشکال انحصاری سرمایه داری در نوع متمرکز خود ، مثلاً " تراست ها (۱۰) ، تنها یک نوع از انواع نگاههای مشارکت و یا تامین منابع مالی می باشند . مشارکت و تامین منابع مالی بمانند شکل عالیتر آن مبین پیچیده تر شدن پیوندهای درونی صنعت و تکامل آن به یک سیستم سازمان یافته ، می باشند . از این نظر معیار بررسی آنان باید از دو جهت باشد . از یکسو بررسی آنان از نظر سيطرة انحصاریشان و تملک سرمایه ای و از سوی دیگر از نظر حرکت خود اوراق بهادار که بیان ویژه تملک سرمایه ای عصر حاضر است ، بدین ترتیب مشاهده می گردد که رشد پروژه های اقتصاد جهانی که متکی بر رشد نیروهای مولده می باشد ، نه تنها به تراکم مناسبات تولیدی بین کشورهای مختلف میانجامد و نه تنها مناسبات عمومی سرمایه داری را توسعه و عمق می بخشد ، بلکه پیکره های نوین اقتصادی ای هم به بار آورده و اشکال جدید اقتصادی ای هم احداث می نماید که برای اعصار قبلی سرمایه داری ناشناخته بودند .

نظفههای پروژه سازمان یابی که مشخصه تغییرات صنعت در چارچوب

Holding
Company

(۹) - این شرکت ها تحت نام امریکائی خود

معروف تراند .

Trust - (۱۰)

اقتصاد ملی بود، اکنون در صحنه اقتصاد جهانی هر چه بارزتر ظاهر می‌گردد. همانطور که رشد نیروهای مولده سرمایه داری جهانی هم با ابرام هر چه بیشتر.

ج - شکل سرور صدور و سرمایه^{۱۱} تامین منابع مالی بنگاههای خارجی " یا سرمایه گذاری برای یک برنامه مشخص است. یک بانک مالی یک بنگاه را که بوسیله خود او و یا موسسات دیگر احداث شده است تامین نموده و با یک بنگاه صنعتی منابع مالی شعبه خود را که در ظاهر بصورت شرکت مستقلی عمل می‌کند، تامین می‌نماید، و یا بالاخره یک شرکت مالی مخصوص حاجات مالی بنگاههای خارجی را برآورده می‌کند.

د - شکل چهارم صدور سرمایه " اعتباری " است که مستقل از هر برنامه مشخصی (برخلاف تامین منابع مالی) داده شده و از طرف بانکهای بزرگ در اختیار بانکهای دیگر گذاشته می‌شود.

ه - و بالاخره شکل پنجم صدور سرمایه " خرید سهام خارجی برای فروش " است. (مثلا " فعالیت بانکهای ناشر اوراق بهادار و غیره) . این شکل برخلاف انواع دیگر به وابستگی دائمی منافع نمی‌انجامد.

باین ترتیب هدایت سرمایه از یک حوزه " ملی " به حوزه های دیگر انجام گرفته و پروسه آمیختن و گره خوردن سرمایه های ملی با هم توسعه یافته و سرمایه بین المللی می‌گردد.

همانطور که مبادله بین المللی کالاها قیمت های محلی و ملی را به قیمت های جهانی تعدیل بخشیده، و یا مهاجرت این گرایش را در خود مستتر دارد که اختلاف سطوح ملی دستمزد را توازن بخشد، حرکت سرمایه هم در جهت تعدیل " نرخهای ملی سود " سیر کرده و مبین عمومی ترین قانونمندی شیوه تولیدی سرمایه داری در ابعاد جهانی می‌باشد. در ذیل قدری مفصل تر به اشکال صدور سرمایه که بصورت " مشارکت " و " تامین منابع مالی " بروز می‌نماید، برخورد می‌شود، زیرا که گرایش تکاملی تراکم

سرمایه داری در محدوده اقتصاد جهانی هر روز بیشتر در اشکال سازمانی فوق ، نظیر آنچه در سطوح ملی صورت گرفته است ، انعکاس یافته و آشکارا در جهت تهدید رقابت آزاد و تشکیل گروههای انحصاری حرکت می نماید .

زمانیکه به بررسی مشارکت و سطوح مختلف آن ، متناسب با تعداد سهام تحصیل شده بپردازیم ، مشاهده میکنیم که چگونه این پدیده در جهت اختلاط کامل سرمایه ها سیر مینماید . تنها با مقدار کمی سهام امکان شرکت در مجمع عمومی سهامداران بدست آمده و با تعداد بیشتری سهام می توان روابط نزدیک تر و پیوسته تری برقرار کرد (مثلا " استفاده دستجمعی از روش های جدید تولیدی ، اختراعات ، تقسیم بازار . . .) و به این ترتیب یکنوع اشتراک منافع بوجود می آید . با سهامی به مقدار بیش از پنجاه درصد ، مشارکت جایگزین اختلاط و عجبین شدن کامل سرمایه ها می گردد . در بسیاری از مواقع هم عاقبتا " به تاسیس شعبات به شکل شرکت های مستقل منتهی می شود که سهام آن در اختیار " شرکت مادر " است . این شکل بروز عمدتا " میتوان در تاسیس شعبات خارجی این شرکت ها مشاهده کرد .

برای فرار از محدودیتهای قانونی کشور خارجی و بهره ور شدن از حقوق ویژه و امتیازات سرمایه داران این " موطن جدید " - ایجاد شعبات به شکل شرکت های سهامی مستقل بصرفه مقرون تر می باشد .

شکل دیگر مشارکت که در واقع دارای گوناگونی های بسیار است " روش جانشین کردن اوراق بهادار " می باشد . طرز عمل این نوع مشارکت خلاصه می شود در اینکه یک شرکت مشخص (مایل به مشارکت) سهام و سایر به معاهدات بین المللی گروه های سرمایه دار ملی منتج می گردد ، که از اشکال ساده شروع شده و به اشکال متمرکز تراست های بین المللی ختم می گردد .

فصل سوم

اشکال سازمان یافته اقتصاد جهانی

ویژگی اقتصاد جهانی مدرن ساخت بی سامان آن است. در این رابطه می توان شالوده اقتصاد جهانی مدرن را با ساخت اقتصادی در چارچوب ملی مقایسه نمود، اقتصادی که تا ابتدای قرن بیستم شکل تظاهر عمومی سرمایه داری بود، یعنی قبل از شروع پروسه سازمان یابی ای که در دهه اخیر قرن نوزدهم بوجهی بارز بوقوع پیوست و از طریق محدود کردن معتاد چارچوب تا آنزمان غیر محدود " بازی آزاد " نیروهای اقتصادی باعث تغییراتی اساسی گردیده بود.

آشکارترین اشکال بین شالوده بی سامان اقتصاد جهانی، واقعیت بحرانهای صنعتی جهانی و جنگ هاست. اقتصاد دانان بورژوائی که تصور می کردند، از بین رفتن رقابت آزاد و جانشین شدن انحصارهای سرمایه داری بجای آنان، منجر به از بین رفتن بحرانهای صنعتی می گردد، اشتباه عظیمی مرتکب شده اند. آنها در پندار خود یک واقعیت جزئی را فراموش می کنند و آن این است که اکنون فعالیت های اقتصادی " اقتصاد ملی " در سطح اقتصاد جهانی انجام می پذیرد. لیکن اقتصاد جهانی جمع ساده و عددی اقتصاد های ملی نیست، همانطور که اقتصاد ملی هم از جمع ساده و عددی اقتصادهای فردی یک کشور تشکیل نشده است. در هر دو حالت یک عامل اساسی تکمیل کننده، عنصر ارتباط، تاثیرات متقابل و محیط ویژه وجود دارد، که میتوان از آن بعنوان " عامل تجمع اقتصادی " نام برد. بدون آن هیچگونه تعمیم واقعی، هیچگونه سیستم، هیچگونه اقتصاد اجتماعی وجود نداشته و تنها واحدهای منفرد اقتصادی باقی می مانند. بنابراین حتی زمانیکه رقابت آزاد در چارچوب اقتصاد ملی کاملاً " ملنی

گردد، بحران‌ها بر جای خواهند ماند، چه ارتباط‌ها و مناسبات عوامل اقتصاد ملی بر شالوده‌ای بی‌سامان و مغشوش مبتنی هستند. پایه سخن دیگر شالوده‌آنا رشیستی اقتصاد جهانی همچنان برقرار خواهد ماند. مطالب ذکر شده در مورد بحران‌ها در مورد جنگ نیز صادق است. جنگ در حقیقت در جامعه سرمایه داری چیزی جز یکی از شیوه‌های رقابت در حوزه‌های اقتصاد جهانی نیست. بنابراین جنگ قانونمندی ذاتی جامعه‌ای است که تحت فشار جبری قوانین اولیه تولید، برای بازار جهانی تولید نموده و قادر به تنظیم آگاهانه پروسه‌های تولید و توزیع نمی‌باشد.

اما با وجود مبتنی بودن اقتصاد جهانی مدرن بر شالوده‌ای بی‌سامان پروسه سازمان‌یابی هم در آن عمدتاً "بصورت سندیکاها، تراست‌ها و کارتل‌های بین‌المللی، پیشرفت محسوس نموده است.

(بوخارین پس از برشماری و ذکر مشخص‌آمار در مورد تشکیلات تراست‌ها و سندیکاها بین‌المللی در رشته‌های مختلف تولیدی، در حوزه‌ها و تحت حوزه‌های صنعتی، و در بنگاه‌های تجاری، با نشان دادن وابستگی‌های آنان در تقسیم بازار، معاهدات آنان برای کنترل بازارهای تحت سلطه خود، تحلیل خود را در رابطه با رشد پروسه سازماندهی بین‌المللی اقتصاد جهانی با بررسی بانکها ادامه می‌دهد).

پشتیبان تمام کارتل‌ها و تراست‌ها عمدتاً "بنگاه‌هایی هستند که منابع مالی آنان را تأمین می‌کنند، یعنی عمدتاً "بانکها.

پروسه جهانی شدن که بدوی‌ترین شکل آن مبادله بین‌المللی کالاها و عالی‌ترین مظهر سازمان یافته‌اش تراست بین‌المللی می‌باشد، بصورت وسیعی به جهانی شدن بانکها هم انجامیده است. آنها با تأمین منابع مالی اقدامات و عملیات صنعتی، به سرمایه صنعتی استحاله یافته و باین ترتیب مقوله ویژه "سرمایه مالی" را تشکیل داده‌اند.

در واقع سرمایه مالی شکل نافذ و در هر چیز نشت‌کننده سرمایه است که مانند طبیعت مبتلا به مرض توس از خلا بوده و سعی می‌نماید، هر فضای

خالی را پر نماید ، اگر چه این فضا در مناطق حاره یا تحت الحاره و یا منطقه قطبی باشد . منتها شرط آن جاری شدن سود باندازه کافی از آنجاست .

فعالیت بانکها به تشکیل شعبات در خارج از مرزها و تحت کنترل قرار دادن بانکهای خارجی خلاصه نمی شود . شبکه فعالیت آنان در واقع تمام زندگی اقتصادی را دربر می گیرد . تشبثات استعماری ، صدور سرمایه ، ساختمان راه آهن و قرضه های دولتی ، ساختن متروهای شهری ، کارخانجات تسلیحات ، معادن طلا و مزارع کائوچو . . . تمام این فعالیت ها با اعمال کنسرسیوم های بین المللی بانک ها مرتبط است . فعالیت های جهانی اقتصادی متشکل از الیاف بسیاری است که در هزارها نطقه با هم گره خورده و هزاران بار یافته میشوند تا بالاخره در پیمانهای بزرگترین بانکهای جهان بهم بپیوندند . سرمایه داری بین المللی مالی و سلطه سازمان یافته جهانی بانکها یک واقعیت غیر قابل انکار اقتصاد گردیده است .

از سوی دیگر نصیباستی اهمیت سازمان های جهانی زیاده تخمین زده شوند . اهمیت آنان در مقام مقایسه با محیط زندگی اقتصادی سرمایه داری جهانی آنچنان نیست که در برخورد اولیه به نظر می رسد . بسیاری از کارتل ها و سندیکاها تنها معاهده ای برای تقسیم بازار بوده و پاره ای دیگر در بخش عمده ای از تحت حوزه های تولید اجتماعی تنها شعبه های تولیدی بخصوصی را در بر می گیرند و بالاخره بسیاری از آنان دارای سرشتی بسیار گذرا می باشند . تنها معاهدات بین المللی ای که بر پایه انحصار طبیعی استوارند ، دارای کیفیتی پابرجاترند ، معهداگرایش دائمی رشد این سازمانها واقعیتی است که در تحلیل حرکت تکامل اقتصاد جهانی مدرن نباید از نظر انداخته شوند .

ما با بررسی مهمترین گرایش های رشد اقتصاد جهانی ، حرکت آنها از تبادل کالا تا فعالیت کنسرسیوم های بانکی دنبال نمودیم . این پروسه با تنوع اشکال تظاهر خود ، پروسه بین المللی شدن زندگی اقتصادی میباشد که به تقارب دیر افتاده ترین نقاط جغرافیائی ، تساوی و توان مناسبات

سرمایه داری ، تضاد مستزاد بین سرمایه متراکم داران و پرولتاریای
 جهانی انجامیده است . اما نتیجه این پروسه ابداً " این نیست که تکامل
 اجتماعی به مرحله ای رسیده است که در آن دولت های ملی مختلف کم و
 بیش همگون در کنار یکدیگر به زندگی خود ادامه می دهند ، چونکه پروسه
 " بین المللی شدن زندگی اقتصادی " به هیچ صورتی با پروسه " بین المللی
 شدن منافع سرمایه داری " یکسان نیست . پروسه بین المللی شدن زندگی
 اقتصادی می تواند تضاد منافع بین گروههای مختلف ملی بورژوازی را تشدید
 نموده و در عمل تشدید می نماید . رشد بین المللی مبادله کالائی همواره
 با تشدید همبستگی گروه های مبادله کننده همراه نمی باشد ، برعکس این
 ازدیاد میتواند تشدید رقابتی سهمگین و برانگیختن مبارزه ای بین مرگ و
 زندگی بین آنان بیانجامد . این واقعیت در مورد صدور سرمایه هم صادق
 بوده و در اینجا هم همیشه " اشتراک منافع " بوجود نمی آید ، تنها در یک
 حالت می توانیم بگوئیم که یک نوع همبستگی منافع ایجاد شده و آن حالتی
 است که با ازدیاد " مشارکت و تأمین منافع مالی " روبرو هستیم ، بدین معنا
 که در نتیجه تصرف دستجمعی اوراق بهادار یک تملک جمعی سرمایه داران
 کشورهای مختلف بر مورد مشخص بوجود آید . در اینجا نتیجه واقعا " ایجاد
 یک " انترناسیونال طلائی " است و تنها با یک تجانس یا توازی منافع سرو
 کار نداشته ، بلکه با یک وحدت منافع روبرو هستیم . اما همراه با این حرکت ،
 تحول اقتصاد بصورت خودکار ، گرایش متضاد ملی شدن منافع کاپیتالیستی
 را هم بوجود می آورد کل جامعه انسانی مجبور به دادن تاوان این تضاد و
 تحمل رنج خون و درد و کثافت آن است .

بخش دوم

اقتصاد جهانی و پروسه ملی شدن سرمایه

فصل چهارم

ساخت درونی "اقتصادهای ملی" و سیاست گمرکی

همانند تمام ارگانیزم‌های جاندار، "اقتصاد ملی" هم در پروسه دائمی تغییر درونی قرار دارد. حرکات ذره‌ای که همگام با تکامل نیروهای مولده انجام می‌گیرند، روابط متقابل اندامهای اقتصاد ملی را هم دائماً تغییر داده‌اند، بدین معنی که روابط متقابل بین قسمت‌های مختلف اقتصاد جهانی رشد یابنده را متاثر ساخته‌اند. ریشه‌کن کردن وجوه اقتصادی محافظه‌کار و عقب مانده‌ای که متعلق به اوائل سرمایه داری بودند، در همه جا به پیروزی غیر قابل انکاری رسیده است. اما در عین حال، اکنون این تغییرات "ارگانیک" رقباتی ضعیف، در چارچوب اقتصاد ملی (اضمحلال صنایع دستی، از بین رفتن اشکال میانی تولیدی، ازدیاد واحدهای تولیدی بزرگ) ملغی شده و جای خود را به یک دوره مخاصات شدید رقباتی عظیم در صحنه اقتصاد جهانی داده است.

علل آن باید در تغییرات داخلی‌ای که در ساخت سرمایه داری ملی انجام گرفته و به واژگون شدن روابط متضاد آن منتج شده است، جستجو گردد. این تغییرات عمدتاً در "ایجاد توسعه بی نهایت سریع سازمانهای انحصاری سرمایه داری، کارتل‌ها، تراست‌ها، سندیکاها و مجتمع‌های بانکی بیان می‌گردد. ما وجود این پروسه و رشد بیسابقه آنرا در سطح بین‌المللی بررسی نمودیم. اما در محدوده اقتصاد ملی این پروسه بدون قیاس و مهمتر است. در ذیل ما خواهیم دید که کارتلیزه شدن ملی صنعت، یکی

از عمده ترین عوامل " وابستگی " ملی سرمایه می باشد .
 پروسه ایجاد انحصاری سرمایه داری ادامه منطقی و تاریخی پروسه
 تمرکز و تراکم می باشد . همانطور که بر ویرانه های فتودالیسم ، رقابت آزاد
 صنعتگران بوجود آمد ، و به انحصار طبقه سرمایه دار برابر تولید منجر
 گشت ، رقابت آزاد هم در بین سرمایه داران همواره بیشتر به تحدید این
 رقابت و جایگزینی صور انحصاری اقتصادی ، در حیطه بازار داخلی انجامیده
 است . این صور انحصاری نمی بایستی بهیچ وجه بعنوان پدیده هائی " غیر
 معمولی و مصنوعی " ، مانند گمرکات ، تعرفه های راه آهن ، ارجاء عملیات
 اقتصادی از طرف دولت به بخش خصوصی ، پاداش ها و غیره ، که در اثر
 پشتیبانی دولت بوجود می آیند ، ارزیابی شوند . کلیه این علل سبب تسریع
 این پروسه شده ولی بهیچ وجه شرط لازم برای ایجاد آن نمی باشد ، بالعکس
 درجه معینی از تراکم تولید ، شرط لازم ایجاد و تظاهر آن می باشد . بنابراین
 میتوان گفت که هر چه شکوفائی نیروهای مولده بیشتر باشد ، قدرت سازمان
 های انحصاری زیادتر میشود . در این رابطه میتوان اذعان داشت که شکل
 " شرکت سهامی " که سرمایه گذاری را بی نهایت آسان می نماید ، نقش بزرگی
 ایفا نموده است .

(بوخارین سپس به ذکر و بررسی پروسه انحصاری شدن در بخشهای
 مختلف تولیدی در عمده ترین کشورهای سرمایه داری پرداخته و با تأکید
 بر اینکه قدرت انحصارات به مرحله ای رسیده است که بیش از نیمی از تولید
 در بخش انحصاری انجام می پذیرد ، ادامه این پروسه را چنین توضیح
 میدهد) :

پروسه سازماندهی ، تنها محدود به درون بخش های مختلف تولید
 نمی شود . پویه ای دائمی برای پیوستن آنان به یکدیگر بصورت یک سیستم
 و تبدیل آنان به یک سازمان واحد در جریان است . این حرکت عمدتاً " به
 صورت احداث " بنگاههای مختلط " ، یعنی بنگاههایی که فرا آوردن مواد
 خام و کالاهای ساخته و نیمه ساخته و غیره را در خود مستتر دارد ، انجام

می‌پذیرد. در رابطه با تراکم و تمرکز " عمودی " در مقابل تراکم و تمرکز " افقی " که در چارچوب بخش های منفرد تولید انجام می‌گیرد، تراکم عمودی از یکسویه محدود کردن تقسیم کار اجتماعی می‌انجامد (بعلت آنکه این شکل سازمانی تولید کالاهائی را که تا بحال در بنگاههای مختلف انجام می‌گرفتند در خود مجتمع می‌کند) و از سوی دیگر محرک تقسیم کار مجدد در درون واحدهای تولیدی جدید می‌شود. کل این روند از نظر اجتماعی دارای این گرایش است که اقتصاد ملی را به بنگاههای متنوع و مجتمعی تبدیل نماید که در آنان تمام شعب تولیدی از نظر سازمانی بهم متصل باشند. این پروسه از طرق دیگر هم، نظیر نفوذ سرمایه بانکی در صنعت و تبدیل سرمایه به سرمایه بانکی به ابعاد بی سابقه ای انجام می‌گیرد.

" یک بخش دائما " در حال افزایش سرمایه در صنعت به سرمایه داران صنعتی که آنرا مورد استفاده قرار می‌دهند تعلق ندارد. آنها امکان استفاده از این سرمایه را از طریق بانکها، که در مقابل آنها بعنوان مالک سرمایه ظاهر میشوند، به دست می‌آورند. از سوی دیگر بانک باید بخش در حال تزیادی از سرمایه خود را در صنعت استوار نماید. باین ترتیب بانک به میزان دائما " افزایشنده ای به سرمایه دار صنعتی تبدیل میگردد.

من این سرمایه بانکی را، یعنی سرمایه در شکل پولی خود، که به این طریق و در واقع به سرمایه صنعتی تبدیل می‌شود، سرمایه مالی می‌نامم " (۱۱). با کمک اشکال مختلف و اعتبار، تصرف سهام و اوراق ضمانت، عملیات تادیسی بلاواسطه سرمایه بانکی مبدل به سازمانده صنعت و سازمان بخش کل تولید یک کشور می‌گردد. رشد این پروسه با تشدید تراکم صنعت و تشدید تراکم بانکی تقویت می‌گردد. مضافا " اینکه در این رابطه باید به نقش مهم بنگاههای دولتی و عام المنفعه که به نظام عمومی اقتصادی تعلق دارند، توجه شود. جزء بنگاههای دولتی در سطوح مختلف معادن، راه آهن، پست

وتلگراف، تلفن و واحدهای تولیدی دیگری عمده ترین بنگاههای عام المنفعه، انواع تاسیسات گاز، برق، آب، کاتالیزاسیون و غیره می باشند. در این سیستم عمومی بانکهای پر قدرت دولتی هم سهم اند.

اشکال وابستگی متقابل بخش عمومی (۱۲) و خصوصی گوناگون بوده و اعتبارات در آن نقش بزرگی ایفا می کنند. روابط مخصوص نزدیکی در سیستم "بنگاههای مختلط" بوجود می آید که در آن بخش عمومی و خصوصی اقتصاد به مشارکت می پردازند. جمیع بخشهای این سیستم نسبتاً "سازمان یافته" کارتلها، بانکها، بنگاههای دولتی در یک پروسه بهم آمیختن و امتزاج در یکدیگر قرار دارند. حرکت این پروسه با تشدید پروسه تراکم سرمایه داری تسریع می گردد. ایجاد کارتلها و مجتمع ها؛ به اشتراک منافع بین بانکهائی که تأمین کننده منابع مالی آنان هستند میانجامد. این بانکها مایلند که از یکسورقابت در درون بنگاههای وابسته به آنان از بین برود و از سوی دیگر همکاری خود بانکها با هم سبب بهم پیوستن گروههای صنعتی می گردد. عاقبتاً "بنگاههای دولتی هم به زنجیر وابستگی های متزاید و متقابل گروههای صنعتی - مالی دچار می شوند.

با این ترتیب طیف های مختلف پروسه تراکم و تشکل مکمل یکدیگر بوده و بوجود آورنده گرایش پر قدرتی در تبدیل کل اقتصاد ملی به یک بنگاه مجتمع تحت رهبری قدرتمندان مالیه و دولت سرمایه داری، به یک اقتصادی که بازار ملی را در انحصار خود داشته و یک شرط تولید سازمان یافته را در عالیترین شکل غیر سرمایه داری خویش نمودار سازد، می باشد. نتیجتاً "سرمایه داری جهانی، نظام بین المللی تولید در عصر حاضر، دارای چنین کیفیتی است؛ پاره ای از انحصارات اقتصادی سازمان یافته و متشکل (قدرت های بزرگ متمدن) در مقابل کشورهای توسعه نیافته با ساختن کشاورزی و یا نیمه کشاورزی.

پروژه سازمانبخشی (که انگیزه اصلی سرمایه داران نبوده ، بلکه نتیجه عینی کوشش برای بدست آوردن سود حداکثر می باشد) دارای این گرایش است که مرزهای ملی را پشت سر گذارد . اما این پروژه در مسیر خود با اشکالات مهمی نیز روبرو می شود .

اولاً " از بین بردن رقابت در چارچوب ملی ساده تر از لغو آن در سطح بین المللی است . (قرار دادهای بین المللی معمولاً " بر پایه انحصارهای موجود استوارند) . ثانیاً " اختلاف سطح ساخت های اقتصادی و نتیجتاً " هزینه های تولیدی متفاوت ، عقد معاهدات بین المللی را برای گروههای توسعه یافته تر چندان سود بخش نشان نمی دهد . ثالثاً " وابستگی با دولت و مرزهای آن خود یک انحصار همواره قویتر که سود بیشتری را تضمین می کند بوجود می آورد . از عواملی که مربوط به نکته سوم هستند ، بررسی سیاست گمرکی شایان توجه است . سیاست گمرکی ماهیت خود را بکلی عوض کرده است . اگر سابقاً " گمرکات عامل محافظت بودند ، امروزه آنان عامل مهاجمه اند . اگر سابقاً تنها کالاهائی مورد حمایت قرار می گرفتند که تولیدشان در داخل توسعه کافی نیافته بود ، امروزه درست بخش های تولیدی توسعه یافته و قابل رقابت مورد حمایت قرار می گیرند . سیاست مدرن " گمرکات عالی " چیزی دیگر جز " فرمول دولتی برای سیاست اقتصادی کارتل ها " ، و گمرکات مدرن چیزی دیگر جز " گمرک کارتلها " نمی باشند . آنان ابزار افزایش سود کارتل ها هستند . در واقع آشکار است که تولید کنندگان قیمت ها را در بازار داخلی (زمانی که رقابت در بازار داخلی از بین رفته و یا به سطح پائین تقلیل یافته است) به اندازه تعرفه گمرکی بالا می برند . اما این اضافه سود امکان فروش کالاها را در بازارهای خارجی با قیمت هائو کمتر از هزینه تولید یا قیمت های حراجی بوجود می آورد . بدین ترتیب سیاست ویژه صادراتی کارتل ها یا " دامپینگ " (۱۳) بوجود می آید .

این حرکات روشن کننده این واقعیت اند که چگونه گمرکات مدرن از صنعت توسعه طلب هم محارست می کنند. نقش پر اهمیتی که امروزه از نظر اقتصادی گمرک ایفا می کند، نشان دهنده ماهیت تجاوز طلبانه سیاست سرمایه داری مدرن هم می باشد. در عمل سازمانهای انحصاری بعلت وجود گمرک می توانند سود فوق العاده کسب نمایند، سودی که آنها را به پرداخت پاداش صادراتی در مبارزه برای کنترل بازارها قادر می سازد. این سود فوق العاده می تواند معمولاً از دو طریق کسب گردد: اولاً "با فروش وسیع و مشدد در منطقه تحت کنترل دولت خودی، ثانیاً" با اتساع این منطقه.

اما از آنجا که گنجایش جذب بازار داخلی غیر محدود نیست، کوشش سرمایه داران به سوی طریقه دوم معطوف میگردد. اگر سابقاً "در عصر رقابت آزاد کفایت می کرد که کالاها بسادگی در بازارهای خارجی راه پیدا کنند و یک چنین اشتغال اقتصادی سرمایه داران کشور صادر کننده را ارضاء مینمود، در عصر کنونی منافع سرمایه مالی عمدتاً" ایجاب می نماید که مرزهای دولتی توسعه یابند، بدین معنی که سرمایه داران به دیکته کردن سیاست تسلط طلبی، اعمال فشار و قهر بلاواسطه، قدرت مسلحانه و فتوحات امپریالیستی دست می یازند. اما طبیعی است که در مناطقی که بخش عمده ای از نظام لیبرال تجارت آزاد بعلت شرایط تاریخی مشخص باقی مانده است و درجائی که از سوی دیگر منطقه دولتی خود به اندازه کافی وسیع است، به موازات سیاست تسلط طلبی کوشش می گردد که بخش های گسترده را به یک اندام واحد تولیدی تبدیل نموده و مستعمرات را با متروپل ها اتصال داده، امپراطوری عظیم و واحدی با سد گمرکی مشترک ایجاد گردد. این واقعیت شامل امپریالیست های انگلیسی می گردد. اما تمام گفتگوها در باره تشکیل اتحاد گمرکی اروپای مرکزی هم هدف دیگری جز ایجاد یک منطقه اقتصادی عظیم، که ابزار انحصاری برای رقابت در بازارهای خارجی باشد، ندارد. بدین ترتیب به موازات بین المللی شدن سرمایه یک پروسه تجمع ملی سرمایه، پروسه ملی شدن آن در جریان است که دارای عواقب سنگینی است. این

پروسه ملی شدن (۱۴) سرمایه یا ایجاد اندامهای اقتصادی یک شکل ومحاط در مرزهای دولتی، متضاد با یکدیگر - با تغییرات در سیر حرکت حوزههای دیگر اقتصادی یا تغییرات در بازارهای فروش - حوزه بازار مواد خام - حوزه سرمایه گذاری نیز تقویت میگردد. در ذیل تغییرات شرایط تجدید تولید سرمایه جهانی از نقطه نظر سه حوزه مذکور بررسی می شود.

(۱۴) - " در این نوشته هر جا صحبت از سرمایه ملی ، اقتصاد ملی ... ملی می باشد ، منظور ما وجود عامل ملی به معنای مشخص این مقوله نبوده ، بلکه تنها عامل دولتی - منطقه ای یا قلمرو دولتی اقتصاد مدنظر است " بوخارین .

فصل پنجم

"بازار جهانی فروش و تغییرات آن"

هر نظام سرمایه داری ملی دارای این گرایش است که قدرت خود را توسعه داده و پا را از قلمرو دولتی خودی فراتر نهد. این نتیجه ذاتی ترین خصیصه نظام سرمایه داری است. "شرایط بلاواسطه استثمار و شرایط تحقق آن (تحقق اضافه ارزش - بوخارین) یکی نیستند. آنها نه تنها از نظر زمان و مکان، بلکه همچنین از نظر مقوله ای متفاوت اند؛ یکی تنها محدود است به نیروی مولده جامعه و دیگری با تناسب بخش های مختلف تولیدی و قدرت مصرف جامعه. اما امر اخیر نه با قدرت بارآوری مطلق و نه با قدرت مصرف مطلق تعیین می گردند، بلکه بوسیله قدرت مصرف بر پایه مناسبات توزیعی آشتی ناپذیر، که مصرف توده وسیع اجتماع را به یک حداقل متغیر و کم و بیش محدود تقلیل می دهد، و علاوه بر آن بوسیله غریزه انباشت محدود می گردد - غریزه مازد یاد سرمایه و تولید اضافه ارزش در سطح پیشرفته - این قانون تولید سرمایه داری است. بهمین جهت بازار می باید همواره توسعه یابد... تضاد داخلی سعی می کند با انبساط حوزه خارجی تولید خود را تعدیل بخشد." (۱۵)

این قانون تولید کثیر که در عین حال قانون تولید سرریز و زیاده می باشد، نمی بایستی بدین صورت تفسیر گردد که در نور دیدن مرزهای دولتی یک ضرورت مطلق است. این فرصت در پروسه ایجاد سود ظاهر شده و مقدار سود اصل تنظیم کننده آن است. میزان سود وابستگی به حجم مجموع کالاها و سود هر واحد کالائی دارد و این خود برابر است با قیمت

فروش منهای هزینه تولید .

اگر حجم کالاها را با M و قیمت تولید* هر واحد کالا را با p و قیمت
مخارج* هر واحد کالا را با K نمایش دهیم ، حجم سود برابر است با
($M.(P-K)$) حجم سود .

بعبارت دیگر هر چه قیمت مخارج پائین تر باشد ، سود منتهی از هر
واحد کالا بیشتر شده و با ثابت بودن و یا افزایش فروش حجم سود افزایش
می یابد . اما قیمت مخارج رابطه معکوس با حجم کالاهائی که به بازار عرضه
میشوند داشته و هر چه حجم کالاها بیشتر باشد ، قیمت مخارج کمتر می-
گردد ، تکنیک بهتر و رشد نیروهای مولده و نتیجتاً " ازدیاد حجم فرآورده های
تولید شده تماما " به تقلیل قیمت مخارج میانجامد . از این طریق فروش
با قیمت های پائین در بازارهای خارجی قابل فهم می گردد .
حتی زمانی که اصولاً " سودی تحصیل نشود و کالاها به
قیمت مخارج فروخته شوند ، حجم سود افزایش می یابد چونکه قیمت
مخارج تقلیل یافته است . (۱۶) اما همین اصل تنظیم کننده سرمایه داری

(۱۶) - (در اینجا منظور بوخارین فروش مازاد کالاها به قیمت
مخارج در بازارهای خارجی است . این واقعیت را میتوان در مثال زیر بهتر
نشان داد : اگر $M_1 = ۱۰۰$ حجم کالا

$$K_1 \text{ قیمت مخارج هر واحد کالا} \quad (I)$$

P_1 قیمت فروش هر واحد کالا باشد

پس از بکار بردن تکنیک بهتر ، افزایش قدرت تولید ، بالا بردن شدت کار
و . . . ثابت بودن بقیه شرایط

$$M_2 \text{ حجم کالای افزایش یافته} \quad (II)$$

K_2 قیمت مخارج کاهش یافته هر واحد کالا باشد .

حال اگر فرض شود که با قیمت های بازار ثابت همان حجم ۱۰۰
قبلی در بازار داخلی قابل فروش است و بقیه ۵۰ واحد کالا در خارج به
قیمت مخارج بفروش برسند ، باز هم سود سرمایه دار افزایش می یابد

— میزان سود — بصورت دیگری هم عمل مینماید . منظور اکتساب سود فوق العاده ، در یک مبادله بین کشورها با ساخت های اقتصادی مختلف می باشد . پروسه ایجاد سود فوق العاده در عصر سرمایه تجاری هم ناشناخته نبود . " تا زمانیکه سرمایه تجاری واسطه مبادله تولیدات جوامع توسعه نیافته است ، سود تجاری نه تنها بصورت غبن و فریب کاری تظاهر مینماید ، بلکه عمدتاً " از همانجا هم منشاء می گیرد . گذشته از آنکه سرمایه تجاری تفاوت بین قیمت تولید کشورهای مختلف را مورد استفاده قرار می دهد (در این رابطه در تعدیل و تعیین ارزش کالاها موثر است) ، این شیوه های تولیدی امکان پذیر می کنند که سرمایه تجاری بخش اعظم از تولید مازاد را بخود تعلق بدهد ، یکبار بعنوان واسطه بین اجتماعاتی که تولیدشان هنوز عمدتاً بر تولید ارزش مصرفی استوار است و برای سازمان اقتصادی آنان فروش آن بخش از محصولات که اصولاً " به پروسه گردش راه می یابند ، یعنی اصولاً " فروش محصولات دارای اهمیت جانبی است ، و دیگر بار بدان علت که در آن شیوه های تولیدی قدیمی ، تصاحب کنندگان اصلی تولید مازاد ، که با آنان تاجر داد و ستد می نماید ، برده دار ، زمیندار فئودال و یا دولت (مثلاً " مستبد شرقی) تجسم ثروت قابل لذت هستند . " (۱۷) .

چونکه :

حال اگر حتی ۵۰ واحد کالا با ضرر ، یعنی کمتر از قیمت مخارج به فروش برسند ، مثلاً " هر واحدی ۴ مقدار ضرر سرمایه دار $4 \times 50 = 200$ / ۴ بوده و باز هم کل سود سرمایه دار در خارج و داخل ۱۲۵ یعنی بیش از حالت اول است . ه . ت .

* — (ما بجای هزینه تولید و قیمت در متن اصلی ، قیمت مخارج و قیمت تولید را بکار بردیم . ه . ت .)

در اینجا " فریب کاری " و " کلاهبرداری " به این علت می توانستند چنین نقشی را ایفاء نمایند چونکه روند تبادل خود نامنظم بوده است . بدین معنی که مبادله نشان دهنده یک روند لازم برای تبادل مواد در یک جامعه با تقسیم کار بین المللی نبوده ، بلکه تظاهر پدیده ای کم و بیش اتفاقی بوده است . اما سود مضاف می تواند زمانی هم بوجود آید که مبادله بین المللی بصورت مرحله گذار منظم تجدید تولید سرمایه جهانی درآمده است . جوهر اقتصادی این سود فوق العاده از طرف مارکس در جملات زیر کاملاً " تصریح گردیده اند . " سرمایه گذاری ها در تجارت خارجی می توانند دارای نرخ سود بالاتری باشند ، چونکه اولاً " در این جا با کالائی رقابت می کنند که در کشورهای دیگر با تسهیلات کمتری تولید می شوند ، آنطور که کشور توسعه یافته تر کالاهای خود را بالاتر از ارزش خود بفروش می رساند ، با وجودیکه مقرون تر بصره از کشورهای رقیب (تولید نموده اند - م) زمانی که کار کشور توسعه یافته تر بعنوان کاری با وزن مخصوص بالاتر مورد استفاده قرار گیرد ، نرخ سود صعود می نماید ، به این ترتیب که کاری که از نظر کیفیت بهتر پرداخته نشده است ، بعنوان کار با کیفیت بهتر فروخته میشود . همین رابطه می تواند با کشوری کم به آنجا کالا فرستاده شده و از آنجا کالا وارد میشود ، برقرار گردد ، بطوریکه این کشور (در مبادله - م) کار شیئی شده بیشتری بصورت طبیعی بدهد ، از آنچه دریافت می کند . و دیگری در این رابطه کالاها را با صرفه تر دریافت می کند ، از آنطوری که می توانست آنها را تولید کند . درست مانند کارخانه داری که یک اختراع جدید را قبل از عمومی شدن آن بکار می برد و ارزان تر از رقبایش میفروشد و با وجود آن بالاتر از ارزش فردی کالایش می فروشد ، یعنی : نیروی مولده کار مورد استفاده او که ویژگی عالیتری دارد ، کار را بعنوان کار مازاد مورد استفاده قرار می دهد و قادر به تحقق سود مازاد می گردد . از سوی دیگر آن چیزی که مربوط به سرمایه گذاریها در مستعمرات می شود ، این سرمایه ها می توانند دارای نرخ سودهای بالاتری باشند ، چونکه در آنجا اصولاً " بعلت

تکامل نازل نرخ سود بالاتر است ، و همینطور در مورد بکار گرفتن برده ها و مزدوران و غیره ، استثمار کار (بیشتر میباشد - م) حال قابل درک نیست که چرا نرخ های سود بالاتری که سرمایه گذاری ها در بعضی از بخش های تولیدی به این نحو تحصیل می کنند و به موطنشان رجعت میدهند - اگر انحصارات در کار نباشند - در تعدیل نرخ سود همگانی شرکت نکرده و در نتیجه نباید آنها را بالنسبه بالا ببرند (۱۸) در اینجا مارکس ایجاد سود مازاد را بر پایه تئوری ارزش کالا توضیح می دهد ، سود مضاف (۱۹) ، از این نقطه نظر اصولاً " عبارت است از مازاد ارزش اجتماعی یک محصول (در اینجا تحت جامعه کل سرمایه داری جهانی مورد نظر است - بوخارین) بر ارزش فردی آن (ارزش فردی در این حالت ، ارزش در یک اقتصاد ملی است - بوخارین) .

علاوه بر آن مارکس حتی به حالتی اشاره می کند که سود مازاد دارای استواری نسبی می گردد و توضیح آنها در سطره سازمانهای اقتصادی به یک منطقه می بیند ، حالتی که بخصوص در عصر حاضر دارای اهمیت زیاد است .

بنابراین کوشش برای کسب نرخ سود بالاتر و نه عدم امکان فعالیت در داخل یک کشور ، نیروی محرکه سرمایه داری جهانی است ، حتی شکوفائی فعلی سرمایه داری هم سد مطلقى در جلوی این حرکت نیست . نرخ سود نازل ، کالاها را هر روز بیشتر از " وطن شان " دور تر می کند . اما این پروسه در بخش های مختلف اقتصاد جهانی بصورت هم زمان انجام می گیرد . سرمایه داران اقتصاد های ملی مختلف بعنوان رقیب در مقابل یکدیگر صرف آرائی کرده و هر چه رشد نیروهای مولده سریعتر و دامنه تجارت خارجی

(۱۸) - مارکس ، همانجا ، ص ۲۴۷/۴۸

(۱۹) - بوخارین سود مازاد ، سود مضاف ، سود فوق العاده ، سود

اضافه را بصورت مترادف بکار می برد .

وسیعتر باشد، مخاصمه و مبارزه، رقابتی آنان شدیدتر می‌گردد. بخصوص تغییرات کمی چند دهه اخیر در این زمینه به تغییر کیفی و تغییر ماهیت آن انجامیده اند. این تغییرات در دو سطح صورت گرفته اند: اولاً "پروسه تولید انبوه وار از رشد عظیمی برخوردار بوده است، باین معنا که حجم کالاهای تولید شده برای فروش در بازارهای خارجی افزایش یافته و ثانیاً "محیطبازار آزاد، یعنی بازاری که بوسیله قدرتهای بزرگ به تصرف انحصاری در نیامده است، همواره در حال کوچک شدن است. قدرتهای بزرگ بعلت احتیاجات سرمایه های وطن خود، تمام نقاط آزاد را تحت حمایت خود درآورده اند. (قرن نوزدهم). قدرتهای بزرگ باین ترتیب در فاصله بین ۱۹۱۴ - ۱۸۷۶ در حدود ۲۵ میلیون کیلومتر مربع مناطق مستعمراتی را به تصرف خود در آورده اند و تقریباً تمام دنیا بین آنان تقسیم گشته است. بنابراین قابل فهم است که رقابت شدت غیر قابل تصویری پیدا کرده و فشار توسعه طلبانه سرمایه داری بر مناطق باقی مانده و آزاد، به موزات امکان یک درگیری قهر آمیز بین قدرتهای بزرگ هر روز توسعه می یابد.

رشد بیسابقه نیروهای مولده، محدود گشتن بازارهای آزاد، سیاست گمرکی قدرتهای بزرگ که منتهج به سلطه سرمایه مالی می باشد و تشدید اشکالات تحقق ارزش کالاهای تولید شده، موقعیتی را بوجود آورده اند که " فن جنگ " تعیین کننده نهائی آن می باشد.

فصل ششم

بازار بین المللی مواد خام و تغییرات در شرایط خرید مواد خام در فصل گذشته مشاهده کردیم که چگونه تحولات جدید سرمایه‌داری باعث رشد متزاید اشکالات در تحقق ارزش کالاها می‌گردد و طبقات حاکمه گروه‌های ملی مختلف را به پیمودن طریق سیاست توسعه طلبانه می‌کشاند. اما پروسه تجدید تولید سرمایه محدود به مرحله فروش نمی‌گردد.

در فرمول $G-W \dots P \dots G-W$ (پول - کالا ... تولید ... سرمایه کالائی ... سرمایه کالائی تحقق یافته) تنها آخرین قسمت $W'-G'$ بیانگر تحقق قیمت محصولات تولید شده می‌باشد. کوشش برای دست‌یافتن به بازارهای فروش و بخصوص بحرانهای صنعتی، محرک تحلیل و بررسی مشکلاتی گردیدند که حرکت سرمایه در مرحله $G'-W'$ با آن روبه‌روست. اما در پروسه اولین مرحله حرکت سرمایه، در جائیکه پول در مقابل ابزار تولید مبادله می‌گردد " $G-W$ " هم می‌توانند مشکلاتی بوجود آورند. در عمل هم جدیدترین تحولات در روابط سرمایه داری سبب غوامض روز افزون در این بخش از تجدید تولید سرمایه اجتماعی گردیده است.

معمولا " عمل $G-W$ به دو بخش $G-PM$ و $G-A$ تجزیه می‌گردد (A نیروی کار و PM ابزار تولید) به این ترتیب فرمول گسترده این مرحله عبارت است از $G-W(A-PM)$ تا آنجا که تکامل نیروهای مولده باعث تغییری در ساخت و مناسبات نیروهای طبقاتی اجتماع باشد، این واقعیت به این ترتیب بیان گشت که تضادهای طبقاتی تشدید یافته و قدرت متشکل طبقات متخاصم در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. موقعیت توازن نسبی مشروط به فشار شدید و متقابل نیروهای اجتماعی می‌باشد. گرایش نزولی نرخ سود سبب می‌گردد که از یکسو شدت کار افزایش یابد و از سوی دیگر استفاده از

نیروی کار ارزان با ازدیاد ساعات کار توأم گردد.

جنبه دیگر این واقعیت عدم تناسب بین تکامل صنعت و کشاورزی می باشد، بخشی که تحویل دهنده مواد خام برای صنعت است.

رشد کشاورزی مدرن از تکامل سریع صنعت عقب مانده است و این عمده ترین علت گرانی ها و تبدیل آن به یک پدیده جهانی در مرحله نوین تکامل سرمایه داری است. عمده ترین علت عدم تناسب رشد کشاورزی با تکامل صنعتی، وجود مالکیت انحصاری بر زمین است. "تنها فرم حقوقی مالکیت" برای ملاک، بهره مالکانه بوجود نمی آورد، اما به او این قدرت را می دهد که جلوی بهره برداری از زمینش را تا زمانی که شرایط اقتصادی ارزش افزائی آنرا امکان پذیر سازند، بگیرد. ارزش افزائی که برای مالک متضمن یک فزونی باشد، چه از این طریق که زمین برای کشاورزی بکار رود و چه برای کارهای دیگر تولیدی، نظیر ساختمان و غیره. او نمی تواند کمیت مطلق این طیف کار (زمین - م) را اضافه کرده و یا نقصان بخشد. اما بمراتب (فارد است که - م) کمیت عرضه شده به بازار را متاثر نماید. بنا بر این همانطور که فوریه (۲۰) اشاره نموده است - این یک واقعیت ویژه تمام کشورهای متقدم است همواره بخش نسبتاً مهمی از زمین، مورد بهره برداری قرار نمی گیرد. " (۲۱) مالکیت بر زمین در اینجا سدی است که سرمایه گذاری جدید بر زمین های بکر و اجاره نشده را تا قبل از گرفتن باج، یعنی بهره مالکانه، مانع می گردد، با وجودیکه زمین های تازه مورد بهره برداری قرار گرفته به نوعی از زمین ها تعلق دارند که هیچگونه بهره مالکانه متفاوت (استقاقی) (یعنی بهره مالکانه ای که بر پایه تفاوت کیفی زمین ها اذمی شود - بوخارین) ایجاد نمی کنند، و این زمین میتواندست،

(۲۰) - Gourier - از سوسیالیست های تخیلی قرن ۱۸ فرانسه

(۱۷۷۲ - ۱۸۳۷)

(۲۱) - کارل مارکس، "سرمایه"، جلد سوم، ص ۲۸۹/۲۹۰

بدون مالکیت، با کوچکترین ازدیاد قیمت در بازار مورد بهره برداری قرار گرفته، بطوریکه قیمت بازار که تنظیم کننده قیمت ها است، به بهره بردار این زمین تنها قیمت تولید را تعلق دهد. " (۲۲) (یعنی هزینه تولید با اضافه سود متوسط - بوخارین) .

در حینی که ازدیاد قیمت فرآورده های صنعتی معمولاً " محدودیت تقاضا را به دنبال دارد، کشاورزی از ثبات بیشتری برخوردار است . بنا بر این رقابت برای محصولات کشاورزی با وجود تکامل ضعیف سازمان های انحصاری دارای اهمیت کمتری می باشد . قانون تولید کثیر و انباشت سریع سرمایه مسائلی هستند که در کشاورزی نقش کمتری از صنعت ایفا می کنند . پس علاوه بر باقیماندن عدم تناسب بین بخشهای تولیدی اقتصاد سرمایه داری که سرچشمه اش بی سامانی و اغتشاش ساخت اقتصادی می باشد، و با وجود پروسه کارتلیزه شدن اقتصاد و غیره، عدم تناسب همواره رشد یابنده کشاورزی با صنعت هم بدان اضافه می گردد . ازدیاد قیمت مواد خام بطور غیر مستقیم نرخ شود را متاثر میسازد افزایش یا کاهش نرخ سود در صورت ثابت ماندن بقیه شرایط در رابطه معکوس با حرکت قیمت مواد خام قرار دارد . به این جهت سرمایه داران اقتصادهای ملی مختلف کوشش مینمایند بازارهای مواد خام خود را توسعه بخشند . اما همان پروسه ای که به محدود شدن بازارهای فروش انجامیده است، حجم بازارهای مواد خام را هم محدود کرده است، زیرا بعنوان بازار مواد خام همان کشورهای مورد استفاده قرار می گیرند که تشکیل دهنده بازارهای فروش خارجی هم هستند، یعنی کشورهای توسعه نیافته و مستعمرات تشدید بی سابقه رقابت و مبارزه برای بدست آوردن بازارهای مواد خام واقعی است که بعلت کوشش در تسلط بر مناطق دارنده معادن زغال سنگ، آهن و سایر سنگهای معدنی و منابع نفتی مناطق نفت خیز تقویت می گردد .

این بخش های تولیدی که دارای اهمیت بسیار بوده و وابسته به شرایط طبیعی می باشند ، می توانند بسادگی تحت انحصار درآمده و نتیجتاً " زمانی که تحت تسلط یک گروه ملی قرار گرفتند ، برای سایرین از دست رفته به حساب بیایند . اما این حرکت طبیعتاً " برای تولیدات کشاورزی هم صادق بوده و هرگاه یک گروه ملی دارای " ابزار اشغال و غصب " لازم باشد ، چنان نتیجه ای را بدنبال خواهد داشت . سیاست انگلستان برای تبدیل تمام مصر به یک پلانتاژو پنبه برای صنعت نساجی انگلستان بارزترین نمونه آن می باشد .

فصل هفتم

حرکت بین المللی سرمایه و تغییرات در اشکال اقتصادی

مناسبات بین المللی

صدور سرمایه از یک کشور مشخص منوط به تولید سرزیر سرمایه در این کشور، یعنی انباشت سرزیر سرمایه می باشد. این تولید سرزیر در حالتی مطلق خواهد بود که سرمایه اضافی از نقطه نظر سرمایه داری بهره ببار نیاورد. یعنی وقتی که به سرمایه G که با اندازه $C + \Delta C$ رشد نموده است، همانقدر سود تعلق بگیرد که قبل از رشدش بمقدار ΔC سود می برد (۲۲). اما برای صدور سرمایه بهیچ وجه لازم نیست که تولید سرزیر به چنین مرحله ای برسد. "زمانی که سرمایه به خارج فرستاده می شود، به این علت نیست که این سرمایه بصورت مطلق نمی تواند در داخل اشتغال یابد. این عمل بعلت آنکه در خارج می تواند با نرخ سود بالاتری اشتغال یابد، انجام می گیرد." (۲۳).

بنابراین قابل فهم است که ما تقریباً "در سیر تمام دوران تکامل سرمایه داری با صدور سرمایه مواجه بوده ایم. لیکن علیرغم آن، صدور سرمایه عمدتاً "در چند دهه اخیر اهمیت فوق العاده کسب کرده است، بطوریکه حتی می توان اذعان کرد که تقریباً "یک شکل نوین روابط اقتصادی، بین کشورها بوجود آورده است. اسباب این حرکت را دو دسته از علل فراهم ساخته اند: اولاً "انباشت سرمایه بسرعت بیسابقه ای انجام می پذیرد

(۲۲) - رجوع شود به مارکس، "سرمایه"، جلد سوم، ص ۲۳۳

(۲۳) - مارکس، همانجا، ص ۲۳۵.

تولید انبوه وار در جریان است، ترقی تکنیکی با گامهای بزرگ به جلو می‌رود، بار آوری کار ازدیاد می‌یابد، ابزار انتقالی از رشد یکباره ای بر خوردارند، ابزار گردش تکمیل یافته تبدیل سرمایه هم سریعتر انجام می‌گیرد. احجام سرمایه‌های مایل به اشتغال ابعاد عظیمی را پیدا می‌کنند. از سوی دیگر تشکیلات مدرن سرمایه، کارتل‌ها و تراست‌ها گرایش تحدید سرمایه گذاری بصورت تعیین مقدار تولید را در خود مستتر دارند. تا آنجا که مربوط به بخش‌های کارتلیزه نشده می‌شود، برای آنان کمتر مقرون به صرفه است که در داخل سرمایه گذاری کنند، زیرا سازمانهای انحصاری تنها با تحصیل " سود بازار کارتلی " می‌توانند سیر نزولی نرخ سود را (بضرر بخش‌های کارتلیزه نشده) متوقف سازند. از ارزش مازاد تولید شده سالیانه در بخش غیر کارتلیزه شده قسمتی به صاحبان انحصارات تعلق می‌گیرد و از سوی دیگر سهم سرمایه داران غیر اقتصادی دائما " تقلیل می‌یابد. کل این پروسه سبب راندن سرمایه به خارج از مرزها می‌گردد.

ثانیا: " وجود گمرکات برای نفوذ کالاها از بزرگترین موانع است. تولید انبوه وار و تولید سرریز، رشد تجارت خارجی را ضروری می‌سازند، لیکن تعرفه‌های گمرکی مانع چنین رشدی هستند. اما تجارت خارجی علی‌رغم وجود این موانع هم رشد مینماید. این بدان معنا نیست که گمرکات اصولا " هیچ نقشی ندارند، بلکه آنها بخصوص میزان نرخ سود را متأثر می‌سازند. اما در حین اینکه سد گمرکی برای صدور کالاها مانع بزرگی است در صدور سرمایه نمی‌تواند خللی وارد آورد. گمرکات بصورت دیگری هم بر صدور سرمایه تاثیر دارند، به این ترتیب که گمرکات خود نقش " دانه و دام " را برای جلب سرمایه داران خارجی بازی می‌کنند. سرمایه ای که به کشور بیگانه صادر شده از حمایت گمرکات نظیر سرمایه داران داخل متمتع می‌گردد و این واقعیت خود سبب تشدید گرایش صدور سرمایه می‌گردد. اما این " صادرات " نباید منفردا " و بدون رابطه با پدیده‌های سیاسی و اقتصادی مهمی که با آن همراه می‌باشند، مشاهده گردند. زمانیکه من باب مثال قرضه‌های دولتی

و عام المنفعه را مورد بررسی قرار دهیم ، مشاهده می‌کنیم که قرض دهنده تنها رنج وجه القرض خود را دریافت نمی‌کند .

معمولا " قرار دادهای استقراضی وابسته به یک سلسله از تعهدات می‌باشند . در درجه اول این تعهدات ، در تکفل خرید (اسلحه ، مهمات و کشتی جنگی ، وسایل راه‌آهن و غیره . . .) قرار داشته و علاوه بر آن متضمن اعطاء امتیازات برای ساختمان شبکه راه آهن ، مترو ، ایجاد خطوط تلگراف و تلفن ، ساختمان بنادر و یا استفاده از معادن و جنگلها هم میباشد . این قرار و مدارها یا مستقیما " بصورت " شروط " در معاهدات استقراضی مدونند و یا نتیجه ای اجباری عقد چنین پیمان ها هستند . بعنوان مثال به ذکر امتیازی که دولت ایران به بانک استقراضی روس برای ساختمان راه آهن جلفا به تبریز در سال ۱۹۰۳ داده است ، می‌پردازیم .

" . . . فاصله بین ریلها برابر با فاصله متداول در روسیه است ، اعتبار امتیاز ۷۵ سال می‌باشد ، دولت ایران بعد از ۳۵ سال حق خرید راه آهن را پیدا می‌کند و در این رابطه موظف است تمام سرمایه گذاری ها را با بهرهای پنجساله بپردازد . بانک بر پایه این امتیاز محق است که در مناطقی که در فاصله ۶۰ ورست (۲۴) از دو طرف خطوط آهن معادن زغال سنگ و نفت را استخراج نماید و خطوط راه آهن به این مناطق بکشد . بانک حق استثنائی ساختمان راه آهن تبریز - قزوین و حق ویژه ساختن یک راه آهن موقتی (در عرض ۸ سال) در بین این دو نقطه و استخراج معادن زغال سنگ و نفت این منطقه به فاصله ۶۰ ورست از اطراف خط آهن را داراست . پسران کسب ۷٪ تمام سرمایه گذاریها برای خط آهن به نفع صاحب امتیاز ، بقیه درآمد خطوط آهن بطور مساوی بین دولت ایران و صاحب امتیاز تقسیم می‌گردد . از منافع خالص استخراج نفت و زغال سنگ به دولت ایران پنج درصد پرداخت می‌شود . تمام عملیات مربوط به امتیاز برای همیشه از

پرداخت کلیه مالیات ها و عوارض به دولت ایران معاف هستند . " (۲۵) .
 به " ابزار تاثیر " فوق نقش قدرت دولت هم اضافه می گردد که قادر
 است معاملات با قبوض قرضه و اوراق بهادار خارجی را ممنوع سازد .
 عاقبتا " با صدور سرمایه بوسیله شرکت های خصوصی ، پنگاههای
 صنعتی و یا بانکها ، صدور کالا از کشور مادر توسعه می یابد ، زیرا این پنگاهها
 خود یک نوع تقاضا ایجاد کرده و سپس با عملیات خود بازار - عمدتا " -
 وابسته بخویش - را توسعه می بخشد . صدور سرمایه باعث تشدید خصومت
 بین قدرت های بزرگ می گردد . تعارض برای امکانات سرمایه گذاری ، یعنی
 مبارزه برای امتیازات و غیره ، مداما " با تعرضات نظامی تقویت می گردد . اما اگر
 حتی فشار نظامی یک قدرت به گرفتن امتیازات و سایر حقوق ویژه بیانجامد
 ادامه اشتغال سرمایه هم خود محتاج به حمایت است . در سابق مرکز ثقل
 حرکت و صدور کالا قرار داشت و صادر کنندگان تنها می بایستی کالاها یا
 سرمایه در مرحله گروش خود را به مخاطره بیاندازند . امروزه شرایط کاملا "
 تغییر یافته اند . در کشور بیگانه مقادیر معتنا بهی سرمایه ، عمدتا " سرمایه
 استوار در واحدهای عظیم تولیدی مشتعل است .

سرمایه داران کشور صادر کننده کوشش جدی در حمایت از ثروت خود
 دارند و از ایضو از هیچگونه عملی برای حفظ امکانات انباشت خود فرو
 گذار نمی کنند . زمانیکه کشور استثمار شده از نظر نظامی ضعیف باشد ، " نفوذ
 صلح آمیز " سرمایه بزودی تبدیل به " اشغال مسالمت آمیز " و تقسیم این
 کشور می گردد و باید مخاصمه قهر آمیز بین رقبای مختلف این حوزه سرمایه
 گذاری محول میشود .

صدور سرمایه نمودار راحت ترین روش اقتصادی گروه های ملی برای
 احاطه بر یک منطقه می باشد ، و این خود دلیل تشدید رقابت بین دول

(۲۵) - رجوع شود به Die grobe Eisenbahn-Und

St. Petersburg

Seewege der Zukunft

مختلف است. از این رو بین المللی شدن زندگی اقتصادی در اینجا هم ضرورتاً " تصمیم آخر را در مورد مسائل مورد مشاجره به " آتش و شمشیر " واگذار مینماید.

گمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com

فصل هشتم

اقتصاد جهانی و دولت " ملی "

ما سه انگیزه عمده سیاست توسعه طلبانه دول سرمایه داری را روشن ساختیم: تشدید رقابت و مخاصمه بخاطر بازارهای فروش بازارهای مواد خام، حوزه های سرمایه گذاری - این سیاست نتیجه نوین ترین تحولات در سرمایه داری و تبدیل آن به سرمایه داری مالی است، اما سه ریشه سیاست سرمایه مالی در واقع سه جنبه پدید آمده واحدی می باشد: تناقض بین رشد نیروهای مولده و محدودیت " ملی " سازماندهی تولید، در عمل تولید سرریزه فرآورد های صنعتی با تولید ناکافی محصولات کشاورزی همگام است، تولید ناکافی محصولات کشاورزی از این جهت حائز اهمیت است که تقاضای صنعت برای این محصولات بیش از حد معمول می باشد، یعنی تقاضای عظیمی از فرآورده های صنعتی نمی توانند با محصولات کشاورزی مبادله گردند و به این ترتیب تناسب تولید این دو بخش ملی مختل شده و اختلال آن افزایش هم می یابد. و درست بهمین جهت صنعت توسعه طلب، کوشش در پیدا کردن یک " متمم " یا دنباله " کشاورزی برای خود مینماید، حرکتی که در شرایط سرمایه داری و بخصوص وجود اشکال انحصاری سرمایه داری، یعنی سرمایه مالی ضرورتاً " به سطره بر کشورهای فلاحی و استعمال ابزار نظامی می انجامد.

در اینجا سخن از مبادله کالا بود، اما صدور سرمایه هم پدیده ای مجزا نیست. " صدور سرمایه مبتنی بر تولید سرریز نسبی سرمایه است. لیکن تولید سرریز سرمایه هم چیزی نیست جز بیان تولید سرریز کالائی، به زبان دیگر، " تولید سرریز سرمایه معنی دیگری جز تولید سرریز ابزار

تولید - ابزار کار و زندگی - که بعنوان سرمایه قادر به عمل هستند، ندارد یعنی برای استثمار کارگران با درجه معینی از استثمار مورد استفاده قرار می‌گیرد. . . . علاوه بر آن سرمایه از کالاها تشکیل می‌شود و بنابراین در تولید سرریز سرمایه، تولید سرریز کالاها مستتر است. " (۲۶)

و بالعکس اگر تولید سرشار سرمایه تقلیل بیابد، حجم تولید سرشار کالا هم کمتر می‌گردد. از اینرو صدور سرمایه به همان ترتیب که باعث کم شدن تولید سرشار سرمایه می‌گردد، تولید سرشار کالا را هم تقلیل می‌بخشد. علاوه بر تقلیل ساده تولید سرشار کالاها بعلت صدور سرمایه (به شکل کالائی) رابطه دیگری بین صدور سرمایه و کم شدن تولید سرشار کالا وجود دارد. " تسلط طبقات سرمایه دار یک کشور اروپائی به کشورهای عقب مانده دارای دو نوع تاثیرات می‌باشد: اولاً " مستقیم: حوزه های سرمایه گذاری برای سرمایه در مستعمره و بتوسط آن امکان فروش بیشتر برای صنعت کشور مسلط، ثانیاً " غیر مستقیم: در کشور مسلط هم حوزه های جدید اشتغال برای سرمایه و امکان فروش برای تمام بخش های صنعتی ایجاد می‌گردد و به این ترتیب مقدار سرمایه را که تقلیل یافته و در کشور قیمت ها، کارمزدها و سودها افزایش می‌یابند و به این ترتیب سیاست تسلط طلبی سرمایه نمودار منافع اقتصادی جمعی می‌گردد. " (۲۷)

در بررسی کلی این مساله، آنهم از نقطه نظر عینی، یعنی از نقطه نظر انطباق پذیری جامعه مدرن، با یک عدم هماهنگی افزایشنده بین اصل اقتصاد اجتماعی در معیار جهانی و ساخت ویژه طبقاتی جامعه ای که طبقه حاکم آن (بورژوازی) در گروه های ملی مختلف المنافع متفرق است، روبرو

(۲۶) - کارل مارکس - " سرمایه "، جلد سوم، ص ۲۳۹ - ۲۳۸.

(۲۷) - رجوع شود به Otto Bauer در Die Nationalitätenfrage und die Sozialdemokratie چاپ وین ۱۹۰۷، ص ۴۷ - ۴۹.

میشویم. این گروه ها که در تضاد مشترک با پرولتاریای جهان قرار دارند، در عین حال سر تقسیم اضافه ارزش تولید شده در سرتاسر جهان با هم رقابت میکنند. تولید خصلت اجتماعی دارد. تقسیم کار اجتماعی انواع متنوع و منفرد کار ملی را به بخش های یک پروسه کار بزرگ و مجتمع تبدیل مینماید. اما پروسه تملک: خصلت دولتی - ملی پیدا کرده و عوامل آن تشکیلات دولتی بورژوازی سرمایه دار - مالی می باشند. رشد نیروهای مولده در چارچوب محدود مرزهای دولتی صورت می گیرد، که خود بر ماوراء این محدوده گسترش یافته است. تحت این شرایط ضرورتاً "بحرانی بوجود می آید که در چارچوب سرمایه داری تنها با گسترش قهر آمیز و خونین مرزهای دولتی حل می شود و خود دوباره آستان تضادهای عظیم تر می باشد، حاملین اجتماعی این تضاد گروههای بورژوازی متشکل در دول مختلف و منافع متضاد آنانست. تکامل سرمایه داری جهانی از یکسو به بین المللی شدن زندگی اقتصادی و هم طرازی اقتصادی می انجامد و از سوی دیگر - اما بوجهی فوق العاده بیشتر - موجد تشدید گرایشهای ملی شدن منافع سرمایه داری تا سر حد تشکیل گروههای ملی تا دندان مسلح می گردد که هر لحظه حاضرند با یکدیگر به ستیز برخیزند.

اتساع مناطق اقتصادی برای کارتل های ملی مناطق فلاحتی ای به ارمغان می آورد که در عین حال بازارهای مواد خام هستند. این توسعه طلبی سبب وسیع گشتن بازارهای فروش و حوزه های سرمایه گذاری می گردد. سیاست گمرکی امکان پذیر مینماید که رقابت خارجی تقلیل یابد و سود آزاد تحصیل گردد و برای تعرضات اقتصادی از ابزار دامپینگ استفاده شود. کل این سیستم هموار کننده راه ازدیاد نرخ سود سازمانهای انحصاری است. این سیاست سرمایه مالی عبارت است از امپریالیسم. (تاکید از بوخارین) . یک چنین سیاستی بکار بردن اسالیب قهر آمیز را در خود مستتر دارد، چونکه توسعه منطقه دولتی به معنی جنگ است. اما از آن نمیتوان فرضیه بالعکس را نتیجه گرفت که هر جنگ ویات توسعه منطقه دولتی متکی به سیاست امپریالیستی

می باشد. عامل تعیین کننده در این رابطه این است که جنگ بیانگر سیاست سرمایه مالی باشد و آنهم به ترتیبی که ذکر آن رفت.

جمع بندی: رشد نیروهای مولده سرمایه داری جهانی در چند دهه اخیر دارای شتابی عظیم بوده است. کارخانجات بزرگ در همه جا از پروسه رقابت بعنوان فاتح بیرون آمده و سرمایه داران بزرگ در تشکیلات مجتمع گشته اند که بر تمامی زندگی اقتصادی چیرگی دارد قدرت حکومتی بوسیله اولیگارش مالی که تولید را رهبری میکند، اعمال می شود. تولیدی که به وسیله بانکها مجتمع شده است. این پروسه سازماندهی تولید از پائین شروع شد و در چار چوب دولت مدرن، که بیانگر مستقیم منافع سرمایه مالی است، مستقر گشت. اقتصاد ملی و به مفهوم سرمایه داری این لغت تکامل یافته — مبدل به تراست ملی — دولتی گردیده است. از سوی دیگر پروسه سازمان دهی بخشهای توسعه یافته اقتصاد جهانی با تشدید بیسابقه مبارزه و رقابت متقابل همراه است. تولید سرشار کالاها که نتیجه ازدیاد کارخانجات بزرگ است، سیاست صادراتی کارتل ها و کم وسعت شدن بازارهای فروش که نتیجه سیاست منقعراتی و گمرکی قدرت های سرمایه داری است، عدم تناسب متزاید بین صنعت بسیار رشد یافته و کشاورزی عقب مانده و بالاخره رشد عظیم صدور سرمایه و تحت تابعیت اقتصادی در آوردن مناطق بسیار بوسیده کنسرسیوم های بانکی — تماماً " سبب ازدیاد تضاد بین منافع گروه های ملی سرمایه داری می گردد. این گروهها در آخرین استدلال محتاج به نیروی دولتی — بخصوص ارتش و نیروی دریائی آن می شوند. نیروی توانای دولتی و نظامی آخرین برگ در مبارزه بین قدرتهای بزرگ است.

توانائی مبارزه در بازار جهانی از اینرو به قدرت و وحدت " ملت " و به منابع کمکی نظامی و مالی اش بستگی دارد. یک وحدت اقتصادی دولتی — ملی و خود تکافو، که موضع قدرت خود را تا سر حد سیطره بر جهان اتساع بخشد، ایده آلی است که سرمایه مالی بوجود آورده است. باین ترتیب منافع سرمایه مالی دارای بیانی ایدئولوژیک هم میگردد و با تمام قوا سعی می شود که این ایدئولوژی به طبقه کارگر هم تلقین گردد.

بخش سوم

امپریالیسم بعنوان تجدید تولید توسعه یافته رقابت سرمایه داری

فصل نهم

امپریالیسم بعنوان مقوله ای تاریخی

در فصول گذشته ما کوشش کردیم که پدیداری سیاست امپریالیستی را در مرحله معینی از تکامل اجتماعی احتجاج نمائیم. یک سلسله از تضادهای سرمایه داری در اینجا به یک گره بافته می شوند که برای لحظه ای بوسیله شمشیر جنگ باز شده تا لحظه بعد دوباره فشرده تر بهم گره بخورند. سیاست طبقه حاکمه که در این مرحله از تکامل ضرورتاً "بوجود می آید و ایدئولوژی این طبقه می بایستی بعنوان پدیده ای ویژه بررسی گردد." (۲۸) در ادبیات مربوط به امپریالیسم که اکنون بازار را پر کرده اند دو نوع با اصطلاح تئوری امپریالیسم تبلیغ میگردد. یکی در سیاست تسلط طلبی مدرن، مبارزه نژادی را می بیند، نظریه ای که بی پایگی آن از نظر علمی کاملاً عیان است. تئوری دیگری که بیشتر شیوع یافته است، امپریالیسم را اصولاً "به عنوان سیاست توسعه طلبی تعریف مینماید. از نقطه نظر این تئوری می توان بسادگی از امپریالیسم اسکندر کبیر، کونکوئستا دوره های اسپانیائی، کارتاز

(۲۸) - "ما از امپریالیسم عمدتاً بعنوان سیاست سرمایه مالی سخن میرانیم. میتوان از امپریالیسم بعنوان یک ایدئولوژی هم صحبت کرد. همانطور که لیبرالیسم از یکسوی سیاست سرمایه صنعتی (تجارت آزاد و غیره) بوده و در عین حال تمام ایدئولوژی آن (آزادی فردی و غیره) هم منظور می باشند." بوخارین.

و ایوان سوم، روم قدیم و امریکای مدرن... سخن راند. با وجود ساده بودن این تئوری، غلط بودن مطلق آن آشکار است. بعلمت اینکه این تئوری در ضمن تظاهر به توضیح همه چیز در واقع هیچ چیز را توضیح نمی دهد. هر سیاست طبقات حاکمه (سیاست بمعنای متداول و هم چنین سیاست نظامی و اقتصادی) دارای محتوی عمل کردی مشخص است. این سیاست بر زمیندروش تولیدی مربوطه ایجاد شده و بعنوان "ابزار تجدید تولید ساده و توسعه یافته مناسبات تولیدی مربوطه" عمل می نماید.

سیاست فتودالها تثبیت کنند و توسعه دهند؛ شیوه تولیدی فتودالستی است. سیاست سرمایه تجاری حوزه سرمایه داری تجاری را وسعت می بخشد. سیاست سرمایه داری مالی زیر بنای تولید سرمایه مالی را در سطح توسعه یافته تجدید تولید می نماید. کاملاً آشکار است که این مطلب در مورد جنگ هم صادق است. "جنگ عبارت است از ابزار تجدید تولید مناسبات تولیدی مشخص". جنگ توسعه طلبانه یک توسعه یافته این مناسبات تولیدی است. اما جنگ را بسادگی بعنوان جنگ توسعه طلبانه تعریف نمودن باین علت مشهود ناکافی است که با آن در مورد مساله اصلی مطلبی گفته نمی شود و آنهم باین ترتیب که چه مناسبات تولیدی هستند که این جنگ را تثبیت می نمایند و یا گسترش میدهند، و چه زیر بنایی را این جنگ توسعه طلبانه وسعت می بخشد. علم بورژوازی قادر به درک نیست که "اقتصاد اجتماعی ای" که سرچشمه این "سیاست هاست" در عین حال اساس طبقه بندی سیاست های مختلف باید باشد. علاوه بر این علم بورژوازی مایل است که اختلافات فاحشی که بین مراحل مختلف تکامل اقتصادی وجود دارد، نادیده بگیرد. اکنون روشن است که قناعت نمودن به تحلیل اشکال بروز این یا آن سیاست غیر ممکن است، و کافی و اقناع کننده نیست اگر تنها به طبقه بندی سیاست ها "سیاست توسعه طلبانه" سیاست اشغال و "سیاست قهر آمیز" پردازیم.

لازم و ضروری، تجزیه و تحلیل اساسی است که سیاست بر آن استوار

بود و در جهت اتساع اش حرکت می‌کند. ما امپریالیسم را بعنوان - سیاست سرمایه‌مالی - تعریف کردیم. به این وسیله اهمیت عملکردی آن هم آشکار می‌گردد. این سیاست محل شالوده سرمایه داری جهانی است. جهان را به زیر سیطره سرمایه مالی در می‌آورد، بجای مناسبات تولیدی قدیمی، ماقبل سرمایه داری و کهنه سرمایه داری، روابط تولیدی سرمایه داری مالی را جایگزین مینماید. همانطور که سرمایه داری مالی (نمی‌بایستی با سرمایه پولی ساده اشتباه گردد، چونکه سرمایه مالی در عین حال شامل سرمایه بانکی و صنعتی هم می‌گردد) پدیده دور تاریخی معینی است که شامل چند دهه اخیر می‌گردد، امپریالیسم هم بعنوان سیاست سرمایه مالی مقوله‌ای ویژه و تاریخی است.

امپریالیسم سیاست توسعه طلبانه است، ولی هر سیاست توسعه طلبانه‌ای امپریالیسم نیست. سرمایه مالی نمی‌تواند سیاست دیگری را دنبال کند. بنابراین زمانی که از امپریالیسم صحبت می‌شود، خصالت توسعه طلبانه اش مفروض است. اما علاوه بر آن گفته می‌شود که این سیاست توسعه طلبی، تجدید تولید چه مناسباتی است. در عمل زمانی که از سرمایه مالی سخن می‌رود، ما ارگانیزم های اقتصادی بسیار رشد یافته و نتیجتاً "درجه معینی از رشد و تکامل روابط بین المللی، و وجود اقتصاد جهانی پیشرفته را مفروض می‌داریم. علاوه بر آن برای ما درجه معینی از رشد نیروهای مولده، فرمهای تشکیلاتی زندگی اقتصادی، روابط متقابل و معینی از طبقات و بدنباله آن آینده مشخص روابط اقتصادی و غیره مفروض می‌باشد. حتی شکل و ابزار مبارزه، تشکیلات قدرت دولتی، تکنیک نظامی و غیره... کلیه این عوامل بعنوان اندازه های کم و بیش معینی مفروض می‌باشند، در صورتیکه فرمول سیاست تسخیر طلبانه هم برای دزدان دریایی و تجارت کاروانی و هم برای امپریالیسم صادق است.

فصل دهم

تجدید تولید پروسه تمرکز و تراکم سرمایه در سطح جهانی

در پروسه عمده، تکامل سرمایه داری، پروسه های تراکم و تمرکز سرمایه می باشد که اغلب با یکدیگر اشتباه می شوند، ولی می بایستی آنان را کاملاً از هم تمیز داد. مارکس این مفاهیم را چنین تعریف می نماید:

" هر سرمایه فردی تشکیل شده است از یک تراکم کم و بیش ابزار تولید و فرماندهی بر سپاه کارگری کم و بیش بزرگ، هر انباشتی وسیله انباشت مجدد می گردد. انباشت حجم متزاید ثروت عمل کننده بعنوان سرمایه را توسعه بخشیده و در دست سرمایه داران مجزا از هم متراکم مینماید، از اینرو پاید تولید توسعه یافته و (پایه - م) روش های تولیدی ویژه سرمایه داری (می باشد - م) . رشد سرمایه اجتماعی بصورت رشد سرمایه های فردی بیشمار انجام می پذیرد . . . دو نکته مشخص کننده این نوع تراکم، که یا بلاواسطه از انباشت منشاء گرفته و یا با آن یکی است، می باشند. اولاً، تراکم روز افزون ابزار تولید اجتماعی در دست سرمایه داران مجزا از هم - تحت ثابت بودن سایر شرایط - محدود است به درجه رشد ثروت اجتماعی. ثانیاً، سرمایه اجتماعی مستقل در هر حوزه مشخص تولیدی بین بسیاری سرمایه دار که در برابر هم بعنوان تولید کنندگان مستقل و در عین حال رقیب قرار دارند - منقسم گشته است . . . این پاشیدگی سرمایه کلی اجتماعی به سرمایه های فردی بسیار و یا دفع متقابل تکه های مختلف آن در خلاف جهت جذب آنان حرکت می کند. این دیگر تراکم ساده و یکسان با انباشت ابزار تولید و فرماندهی بر کار نیست. این تراکم سرمایه های ایجاد شده، لغو استقلال فردی آنان، سلب مالکیت سرمایه دار بوسیله سرمایه دار و تبدیل سرمایه های کوچک متعدد به تعداد کمی از سرمایه های

بزرگ است. فرق این پروسه با پروسه اول در این است که این پروسه تنها مشروط به توزیع مجدد سرمایه موجود و در حال عمل میباشد. سرمایه در اینجا در دست یکنفر به توده عظیمی تبدیل میشود، برای آنکه درجائی دیگر از دست بسیاری بیرون آمده است. این همان تمرکز واقعی است متمایز از انباشت و تراکم". (۲۹).

بنابراین تحت تراکم ما ازدیاد حجم سرمایه را بوسیله اشتغال ارزش افزای اضافه ارزش، مضاف بر سرمایه اولیه و تحت تمرکز، تجمع سرمایه‌های منفرد بسیاری را به یک سرمایه واحد میفهمیم. تمرکز و تراکم سرمایه‌دارای مراحل تکاملی مختلف می‌باشند که می‌بایستی بررسی گردند. در این رابطه می‌بایستی ذکر شود که هر دوی این روندها دائما "بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند. یک تمرکز بزرگ سرمایه باعث تسریع بلعیدن سرمایه‌های بنگاه‌های کوچکتر می‌گردد و بالعکس تمرکز به تقویت انباشت سرمایه فردی و تشدید پروسه تراکم می‌انجامد. شکل بدوی پروسه تراکم در بنگاه‌های فردی است. این شکل تاریخ آخر قرن گذشته بر سایر اشکال تفوق داشت. انباشت سرمایه اجتماعی در اینجا بصورت انباشت در بنگاه‌های مختلف که در رقابت با یکدیگر قرار دارند، متظاهر می‌شود. تکامل شرکت سهامی که امکان تجهیز سرمایه‌های تعداد بسیاری از بنگاه‌های فردی را فراهم نمود و اصل بنگاه تک نفری را بصورت ریشه‌ای تغییر داد، در عین حال شرایط ایجاد "هنگ‌های بنگاه‌های انحصاری" بر قدرت را فراهم نمود. تراکم سرمایه در اینجا شکل دیگری، یعنی شکل تراکم در تراست بخود گرفته است. انباشت سرمایه دیگر سرمایه تولیدکنندگان منفرد را افزایش نمی‌دهد، بلکه تبدیل به ابزاری برای ازدیاد سرمایه هنگ بنگاه‌ها یا "مجتمع‌ها" گردیده است و انباشت با شتاب فوق العاده‌ای انجام می‌گیرد. توده عظیمی از اضافه ارزش که در ماورا حوائج گروه‌های سرمایه دار غیر مهم قرار دارد، تبدیل

به سرمایه می‌شود تا در حرکت دورانی جدیدی شرکت کند. اما تکامل به اینجا هم خاتمه نمی‌یابد. از طرق مختلف، شعب متنوع تولیدی در یک اندام متحد و شدیداً سازمان یافته متشکل می‌شوند. سرمایه مالی تمام کشور را در قبو آهین می‌گذارد، اقتصاد ملی به یک تراست یگانه عظیم و مجتمع تحول می‌یابد، که سهامدارانش گروه‌های مالی و دولت می‌باشند. چنین بنیادی را ما تراست‌های دولتی سرمایه‌داری می‌نامیم. البته نمی‌توان شالوده‌های بنیادها را با شالوده‌تراست به معنی متداول یکسان دانست. این نوع جدید بمراتب متمرکز بوده و اغتشاش و بی‌سامانی آن کمتر است. اما تا درجه معینی، بخصوص در مقایسه با مراحل قبلی سرمایه‌داری، دول پیشرفته به نقطه‌ای نزدیک گردیده‌اند که میتوان از ایجاد یک نوع تشکیلات شبه تراست و یا بزبان دیگر تراست‌های دولتی - سرمایه‌داری سخن‌راند. بنابراین اکنون میتوان از تراکم سرمایه تراست مالی دولتی - سرمایه‌داری بعنوان یک جزء از طیف بسیار مهمتر اجتماعی - اقتصادی اقتصاد جهانی صحبت کرد.

همگام با تغییرات در اشکال تراکم، تحولاتی نیز در اشکال تمرکز صورت می‌پذیرد. در شکل بنگاه‌های فردی سرمایه‌داران منفرد در مبارزه رقابتی در مقابل یکدیگر صف بندی کرده و اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی از جمیع این واحدهای نسبتاً "کوچک تشکیل شده و رقابت آنان عمدتاً در محدوده ملی صورت می‌گرفت. پروسه تمرکز بصورت بلعیده شدن بنگاه‌های کوچکتر و رشد بنگاه‌های فردی بزرگتر بود. متناسب با رشد بنگاه‌های عظیم و پر قدرت، ماهیت گسترده رقابت محدود شده (در بین مرزهای مناطق) و تعداد رقبیان با رشد پروسه تمرکز کاهش می‌یابد. در مقابل، فشردگی رقابت بحد فوق العاده‌ای افزایش یافته است، زیرا تعداد کمی بنگاه‌های عظیم، انبوهی تا بحال بی سابقه از کالاها به بازار ریخته‌اند. تمرکز و تراکم سرمایه عاقبتاً "به ایجاد تراست‌ها انجامید. سپس رقابت به مرحله بالاتری رسید. رقابت بنگاه‌های فراوان و مختلف تبدیل به رقابت شدید

تعداد کمی از گروههای سرمایه داری شد که سیاستی غامض و نسبتاً "حساب شده دنبال مینمودند، عاقبتاً "رقابت در یک شعبه تولیدی متوقف می شود و در مقابل مخاصمه برای تقسیم اضافه ارزش بین سندیگاههای شعب مختلف تولیدی بمراتب سنگین تر می شود. تمرکز قدم به قدم تکامل می یابد. بنگاههای مختلط و مجتمع های بانکی، کل تولید ملی را در بر می گیرند که شکل هنگی از هنگها را بخود گرفته و به این ترتیب به تراست دولتی سرمایه داری مبدل می گردد. رقابت به بالاترین و آخرین مرحله قابل تصور می رسد. رقابت تراستهای دولتی - سرمایه داری در بازارهای جهانی، رقابت در محدوده اقتصادهای ملی به یک حداقل کاهش می یابد، اما تنها برای اینکه با قدرت بیشتر و با کیفیتی ناشناخته دوباره اوج بگیرد. دوشیوه تمرکز می بایستی از یکدیگر متمایز شوند: "اولاً" زمانیکه یک کشور با یک تراست دولتی - سرمایه داری یک کشور دیگر ضعیف تر، اما با ساخت متشابه اقتصادی را ببلعد. در اینجا با تمرکز افقی سرمایه سر و کار داریم. ثانیاً "زمانیکه یک تراست دولتی - سرمایه داری یک واحد اقتصادی "تکمیل کننده" من باب مثال یک کشور فلاحتی را بزیر سلطه خود در آورد. در این حالت با ایجاد "متم اقتصادی" یا ترکیب مختلط روبرو هستیم.

شکل مشخص پروسه تکاملی سرمایه داری جهانی با هر دو شیوه عجمین شده است. برای مثال از شکل اول می توان از تسلط آلمان به بلژیک و از شکل دوم تصرف مصر بوسیله انگلستان نام برد. با تمام اینها اغلب امپریالیسم و سیادت استعماری ساده، یکسان تلقی می گردند. این چنین تصویری غلط می توانست سابقاً "تا حدی موجه جلوه کند، چونکه بورژوازی با حرکت خود تحت عنوان "اصل کمترین مقاومت" کوشش نمود منطقه خود را بزبان کشورهای آزاد و ضعیف توسعه دهد. اما اکنون زمان تقسیم واقعی دنیا فرا رسیده است. مشابه با درون مرزهای یک کشور که تراستهای رقیب بدواً "بحساب" افراد سوم" رشد مینمایند و سپس با از بین رفتن این گروهها مخاصمه در بین خودشان در می گیرد، مبارزه رقابتی تراستهای

دولتی - سرمایه داری هم در ابتدا بر سر کشورهای آزاد ، سپس بر سر
تجدید تقسیم مستعمرات و عاقبتاً " با تشدید بیشتر تضاد بر سر متروپل
ها می باشد .

کمیته های انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com

فصل یازدهم

ابزار مبارزه رقابتی و قدرت دولتی

مبارزه اقتصاد های فردی غالباً " به کمک کاهش قیمت ها انجام می پذیرد . اگر مبارزه بین تراست ها جایگزین مبارزه بین بنگاههای فردی گردد ، ابزار مبارزه هم در این رابطه تغییر می یابد ، در سطح بازار داخلی قیمت های نازل به کنار گذاشته شده و قیمت های گران ، که مبارزه را در بازار خارجی تسهیل مینمایند ، جایگزینش میشوند . نقش قدرت دولتی افزایش می یابد . گمرکات و تعرفه های راه آهن مورد سوء استفاده قرار می گیرند . قدرت عظیم اقتصادی تراست در بازار داخلی و بازار جهانی بکار گرفتن ابزار دیگری را هم ممکن می سازد . هرگاه یک تراست بصورت بنگاه مختلط برده ، و من باب مثال راه آهن ، کشتیرانی ، کارگاههای برق و غیره را در تصرف داشته باشد ، می تواند تشکیل یک دولت در دولت بدهد و در مقابل رقیبان خود سیاست پیچیده ای را دنبال کند . در این رابطه سیاست جلوگیری از دست یافتن به بازارهای مواد خام و بازارهای فروش و همچنین منابع اعتبار دارای نقش مهمی هستند . عاقبتاً " می بایستی سیاست کاهش قیمت و فروش با ضرر ذکر گردد که برای داغان کردن رقبا بکار می رود . در بازار داخلی این اسلوب برای از بین بردن قطعی رقیبان اجرا می شود و در بازار جهانی بکار بردن آن به معنای تشدید دامپینگ است .

علاوه بر آن مثالهای بارزتری را هم نظیر مبارزه بین تراست های امریکائی می توان ذکر نمود . در اینجا دیگر محدوده قانونی دولت هم رعایت نمیشود . باندهای دزدان و اوباش استخدام می شوند تا راه آهن

و لوله های نفتی را خراب یا منفجر کنند؛ آتش زدن، ارتشها در بین کارمندان دولت و بعضی مواقع در بین کلیه اعضا، یک ارگان حقوقی بصورت وسیع و مستقیم، ایجاد، دستگاههای جاسوسی در بنگاههای رقیب، آدم کشی و قتل عمد... موارد و مثالهایی هستند که در تاریخ ایجاد بنگاههای عظیم امریکای مدرن به اندازه کافی یافت می شوند.

زمانیکه رقابت به بالاترین سطح خودش پا برقابت بین تراست های دولتی - سرمایه داری میرسد، قدرت دولتی و سوء استفاده از امکانات آن دارای اهمیت وافری می گردد. طبیعتاً دستگاه دولتی همواره وسیله ای در دست طبقات حاکمه بوده است و بعنوان "حامی" و "مدافع" آنان عمل مینموده است، ولی هیچگاه دارای چنین اهمیت فوق العاده، نظیر دوران سرمایه ممالی و سیاست امپریالیستی نبوده است. با ایجاد تراست های دولتی - سرمایه داری رقابت تقریباً به رقابت خارجی تبدیل می شود و ابزار این رقابت از آنجمله قدرت دولتی تقویت می گردند. مفهوم سرمایه داری گمرکات بارزتر به صحنه ظهور میرسد. اشکال گوناگون "حمایت صنایع ملی" تکمیل می شوند، تقاضاهای دولتی تنها به شرکت های ملی ارجاع می شود. عایدات اقدامات مخاطره آمیز گوناگون، اما "از نقطه نظر عمومی مفید" از طرف دولت تضمین می گردد. فعالیت اقتصادی خارجی ها با هر وسیله ممکن محدود می گردد. در تغییرات معاهدات تجاری، قدرت دولتی طرفین معامله وارد صحنه شده و مناسبات قدرتها و نیروی نظامی این دولت در تحلیل نهائی تعیین کننده نتایج قرار دادها میگردد. در زمان عقد قرار دادهای استقراری یا اعتباری حکومت و قدرت نظامی میتوانند بالاترین بهره ها و بهترین سفارشات و امتیازات را به خود تشخیص دهند. در زمان صلح دستگاه دولتی - نظامی بدون آنکه بی حرکت باشد در پس پرده بوده و در زمان جنگ بلاواسطه وارد میدان میشود.

با ازدیاد اهمیت قدرت دولتی بصورت عمومی، تکمیل سازمانهای "نظامی" ارتش و نیروی دریائی بصورت مشخص تری ظاهر می شود. ابزار

قدرت نظامی در درجه اول تعیین کننده مبارزه بین تراسست های دولتی - سرمایه داری میگردند، چونکه قدرت نظامی یک کشور آخرین مرجعی است که گروههای ملی متخاصم سرمایه دار به آن متوسل می شوند، بودجه دولتی افزایش یافته و بخش همواره افزایش یافته ای از آن به مخارج " دفاع از کشور " تعلق داده می شود یک جامعه سرمایه داری بدون صنایع تسلیحاتی و بدون جنگ قابل تصور نیست. همانطور که وجود قیمت های نازل سبب بوجود آمدن رقابت نمی گردد، بلکه برعکس رقابت است که سبب کاهش قیمت می شود، همانطور هم وجود ارزش ها ام العلل و محرک اصلی جنگها نبوده، بلکه برعکس وجود ارزش ها مشروط به وجود تناقضات اقتصادی غیر قابل انکار است.

سیطره سرمایه مالی، بدین ترتیب مشروط به وجود امپریالیسم و میلیتاریسم است، در این رابطه میلیتاریسم هم یک پدیده تاریخی مشخص نظیر سرمایه مالی می باشد.

اهمیت روز افزون قدرت دولتی سبب تغییر ترکیب و ساخت داخلی - اش می شود و قدرت دولتی هر چه بیشتر مبدل به مرجع اجرائی طبقات حاکم می گردد. قدرت دولتی طبیعتاً همواره نماینده منافع " اقشار بالائی " بوده است. اما چونکه اقشار بالائی، خود تظاهر نموده ای تقریباً " بی شکل بودند، دستگاه متشکل دولتی در مقابل طبقه یا طبقات شکل نیافته قرار گرفته و حامی منافع آنان بود. دستگاه دولتی اکنون دیگر نه تنها تجسم منافع طبقات حاکمه بصورت عمومی، بلکه در عین حال تجسم خواست دستجمعی آنان است، در مقابل دستگاه دولتی دیگر نه اعضا منفرد طبقه یا طبقات حاکمه، بلکه " سازمان های آنان " قرار دارند. حکومت بدین ترتیب مبدل به " مجمعی " می گردد که بوسیله نمایندگان سازمانها و بنگاه های اقتصادی انتخاب می گردد. حکومت نتیجتاً " عهده دار نقش رهبری عالی تراسست های دولتی - سرمایه داری می شود. این یکی از علل عمده به اصطلاح بهران پارلمانناریسم است.

سابقاً " پارلمان محل تظاهر مبارزه فراكسیون های مختلف طبقه حاکمه (بورژوازی و زمینداران بزرگ ، افسار مختلف خرده بورژوازی) بر علیه یکدیگر بود . سرمایه داری تقریباً " تمام جناح های بورژوازی را به یک " توده متحد و ارتجاعی " تبدیل کرده که در سازمانهای متمرکز متعدد جمع گشته اند . پارلمان در موقعیت کنونی تنها یک دکوراسیون است . در اینجا تنها تصمیمات از پیش گرفته شده در سازمانهای بورژوازی تأیید میگردد . در اینجا تنها از خواست ها و منافع دستجمعی بورژوازی متحد حراست میشود . قدرت دولتی قوی با ارتش و نیروی دریائی خوف انگیز آینده آل بورژوازی مدرن می باشد . اینها باقی مانده یونکرها (۳۵) و با ویرانه های گذشته نیستند ، آنطوری که عده ای متصورند ، این یک پدیده اجتماعی - سیاسی نوین است که رشد سرمایه مالی موجب آن است ، اگرحتی از مظاهر سیاست آهن و خون یونکرها در خدمت این سیاست استفاده میشود . بعلت این است که انگیزه اصلی زندگی اقتصادی مدرن و سرمایه کل " هستی جامعه " را بسوی سیاست تجاوز طلبانه و میلیتاریستی سوق میدهند .

بهترین مثال در این رابطه نه تنها سیاست خارجی کشورهای " دمکراتیک " نظیر فرانسه ، انگلیس ، بلژیک و امریکا ، بلکه تغییرات داخلی آنان ، نظامی گرائی ، رشد مونا رشیسم در فرانسه و کوشش در تحدید فعالیت سازمانهای کارگری و غیره . . . است .

(بخش چهارم و فصول دوازدهم تا چهاردهم نوشته بوخارین از یکسو تکرار مجدد و بسیط تر نظریات بیان شده در فصول پیشین و از سوی دیگر انتقاد به تئوری " ماوراء امپریالیسم " کائونسکی و جدل با آن و بررسی اقتصاد کشورهای امپریالیستی در دوران جنگ و نشان دادن حرکت و رشد تضادها و رقابت های کشورهای سرمایه داری در بین یکدیگر و امکانات رشد یافته انقلاب سوسیالیستی است) .